

ویژه نامه جنبش اشغال وال استریت

48-76 → WALL ST

- خوشه های خشم از تهران تا وال استریت ریشه در چه دارند؟
- آمریکا زیر پای شورشیان
- جنبش های اعتراضی آمریکا دهه ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰
- آشنایی با جنبش اشغال وال استریت نیویورک

Wall Street Occupy

- اعتراضات ضد سرمایه داری وال استریت را به لرزه انداخت؛ زمان تشکیل حزب طبقه ی کارگر فرا رسیده است! (الز وودز)
- آیا شرکت ها سیستم را فاسد می کنند
- یا مساله خود سیستم سرمایه داری است؟ (ریموند لوتا)
- مجرم اصلی؛ وال استریت! (جیمز پتراس)

آرگان شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران
شماره پنجم - آبان ماه ۱۳۹۰

AY
TRANSPORTATION



خوشه‌های خشم از تهران تا

وال استریت

ریشه در چه دارند؟

عباس شاد

تداوم شورش‌ها و اعتراضات خیابانی این بار در وال استریت، ایالات متحده‌ی آمریکا، قلب تپنده و دژ سرمایه‌داری جهانی. پس از نزدیک به سه دهه سکون و ایستایی نسبی در سطح جهان، موج جدیدی از اعتراضات و شورش‌های مردمی زنجیروار شهر به شهر، کشور به کشور و قاره به قاره مناطق تحت نفوذ بی‌رقیب نظام بین‌المللی سرمایه را در می‌نوردند. از تهران تا تونس، از قاهره تا ترابلس و تل‌آویو، از شهرهای خونین سوریه و یمن و بحرین تا میدان‌های مادرید و آتن، از دانشجویان و "گارت‌گران" انگلیسی تا وال استریت نیویورک و دیگر شهرهای آمریکا، گویی این موج سر ایستادن ندارد. گیریم با سطحی‌نگری علت خیزش‌های میلیونی تهران را به نتایج بازی انتخابات فروکاستیم، شورش‌های مصر و سوریه و لیبی را به دیکتاتورهای عرب و فقدان دموکراسی محدود کردیم، اسپانیا و یونان و ایتالیا را حلقه‌های ضعیف سرمایه‌داری دانستیم و طلب سرمایه‌داری بیشتر کردیم، با لندن و نیویورک چه کنیم؟ باز هم سرمایه‌داری بیشتر؟! اهمیت یک اعتراض و شورش مردمی در آمریکا یا انگلستان حتا با فرانکسی پایین-تر از شورش‌های خاورمیانه دقیقاً در بیان این واقعیت است که سرمایه حتا در لانه و زیست بوم‌های اصلی و تاریخی‌اش نیز دچار بحران شده و مورد خشم مردم قرار گرفته است. بشریت حق دارد از "اربابان جهان" و نظام سرمایه‌داری بپرسد چرا نتایج چندین سده انباشت کاپیتالیستی و بیش از یک‌صد سال استثمار امپریالیستی و انتقال ارزش‌اضافی و سود از کشورهای پیرامونی به مراکز امپریالیستی به اضافه کلکسیون‌ی از جنگ‌های ملی و فرا ملی چنین جهان را از عقب مانده‌ترین ده‌کوره‌های افغانستان و سومالی تا پیشرفته‌ترین کلان شهرهای اروپای مرکزی و آمریکای شمالی به ورطه‌ی بحران، فلاکت و نابودی کشانده است؟ که چرا محرومیت و گرسنه‌گی، بیکاری و فحشاء، از خود بیگانگی و تبعیض و در یک کلام زیست غیر انسانی جزء جدایی‌ناپذیر این سیستم اقتصادی-اجتماعی است؟ که چرا فروشگاه‌های موادغذایی شهرهای انگلستان چنین مورد تهاجم صدها گرسنه‌ای قرار می‌گیرند که نه رأی‌شان دزیده شده و نه دیکتاتوری بالای سر دارند؟ که چرا بزه‌کاری ناشی از فقر در میان سیاهان ایالات‌متحده بی‌داد می‌کند حتا وقتی که یک پرزیدنت رنگین‌پوست در کاخ سفید لاف تغییر می‌زند؟

رادیکال

"ارگان شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران"

شماره‌ی پنجم

✓ خوشه‌های خشم از تهران تا وال استریت

ریشه در چه دارند؟ ۱

✓ گزارشی از وال استریت ۳

✓ آمریکا زیر پای شورشیان

جنبش‌های اعتراضی آمریکا دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ ۵

✓ آشنایی با جنبش اشغال وال استریت نیویورک

Occupy Wall Street ۱۲

✓ آیا شرکت‌ها سیستم را فاسد می‌کنند یا مسئله خود

سیستم سرمایه‌داری است؟ ۲۱

✓ اعتراضات ضد سرمایه‌داری وال استریت را به لوزه

انداخت؛ زمان تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر فرا رسیده

است! ۲۴

✓ مجرم اصلی؛ وال استریت! ۲۶

✓ ۱۵ اکتبر - اشغال شهرهای بزرگ دنیا! ۲۷

همکاران این شماره :

بامشاد میکائیلیان، ندا شایان، رزا آرام، عباس شاد، سولماز

بهرنگ، گلشن کاظمی، برناک جوان، پژمان رحیمی، سارا

کوش، ارژنگ نورایی، جاوید جوان، فریا امیرخیزی

www.shorajevanan.com

Email: iranianfederation@gmail.com



حلقه‌ی واسط و خاستگاه مشترک تمام شورش‌ها و اعتراضات دو سال اخیر در ساز و کار مناسبات سرمایه‌داری بین‌المللی ریشه دارند. سرمایه‌داری‌ای که از اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی پس از برآمدن ریگان و تاچر در آمریکا و بریتانیا دور جدیدی از حیات‌اش را آغاز کرد، با گردش به راست چین سوسیالیستی و پس از آن فروپاشی بلوک شرق در عرصه‌ی بین‌المللی دست بالا را گرفت و از آغاز دهه‌ی ۹۰ با گلوبالیزاسیون "پایان تاریخ" و سرآغاز "نظم نوین" نئولیبرال را به گوش همه‌گان رساند و آمد تا تمام بشریت را در سراسر جهان از "مواهب" این "معجزه جدید" دست پنهان بازار آزاد شگفت‌زده سازد. اینک صدای واقعی این طبل نئولیبرال در آمده است. میلیون‌ها گرسنه‌ی مطلق، میلیون‌ها کارگر اخراج شده و دهقان مهاجر که هر لحظه به سیاه‌ی بی‌چیزان و ارتش بی‌کاران جهان می‌افزایند، رشد بی‌سابقه مهاجرین و جوینده‌گان کار، مرگ و میر کودکان فحطی‌زده و بیمار، روند تصاعدی فحشاء و تن‌فروشی، به اضافه‌ی شهرهای "آباد" و صد البته "آزاد" سراسر افغانستان، عراق و اینک لیبی. به واقع بشریت "عرق در نعمت و شادکامی" دم افزون سرمایه‌داری واقعاً موجود است و خوشی این وضع زیر دل مردمان "ناسپاس" یا بنا به روایتی "واباش و غارتگران" شهرهای آمریکا و اروپا زده است. حباب و بادکنک بانک‌ها، سرمایه‌های مالی و بازارهای بورس به عنوان یکی از شگفت‌انگیزترین "اعجاز" های نظم نوین ترکیده‌اند و اینک مردمی که دیگر حاضر به فداکاری و پیشه‌کردن تقوا در راستای اهداف "صلح طلبانه و دموکراسی‌خواهانه" پنتاگون و کاخ سفید و ناتو از فلوچه تا ترابورا و از بالکان تا لیبی نیستند. شورش‌های مردمی و اعتراضات خیابانی دو سال اخیر در سطح جهان به باور ما با هر پوشش و روینایی جزئی از بحران سراسری سرمایه‌داری جهانی هستند که دور جدیدی از حیات‌اش را آغاز کرده است، دوره‌ای از تلاطم و تشنج اجتماعی و توده‌ای که می‌تواند طوفان پس از آرامش ظاهری این دو دهه باشد. یخ سکون و افسرده‌گی پس از شکست سوسیالیسم قرن بیستم در حال ذوب شدن است و مکانیزم‌های درونی سرمایه که در چرخه‌ای از استثمار در تولید و رقابت در انباشت و بحران نمود می‌یابد اینک انبوهی از گرسنگان و تباه‌شده‌گان را از قلب تهران تا قاهره و دمشق و از لندن تا نیویورک به خیابان کشانده است. نمی‌توان تمام مکانیزم شورش‌ها و اعتراضات را یک سویه به اقتصاد محدود کرد اما کافی است به خاطر بیابوریم که خودسوزی یک کارگر جوان تونسی جرقه‌ی حریق ده‌ها میلیونی بهار عربی شد و حتماً موج میلیونی تهران از پس بحران کساد اقتصادی بی‌کاری ناشی از سیاست‌های دولتی برآمد که مجری طرح حذف سوبسیدها است.

بحران اقتصادی و مالی سرمایه‌داری به شورش و اعتراضات مردمی و خیابانی منجر شده است اما پرسش اساسی این است که آیا نفس این اعتراضات، به حل تضاد ذاتاً آنتاگونیستی انسان و سرمایه منجر خواهد شد؟ اگر هدف فقط کنش اعتراضی و آمدن مردم به خیابان و حتماً اشغال این محله یا آن بانک و فروشگاه نیست چه چیز را باید آماج قرار داد و افق رهایی را بر مبنای آن تنظیم کرد؟ بدون شک در سایه شورش‌های اخیر بر بسیاری روشن شده است که اعتراض و حتماً شورش و نبرد به خودی خود

نه گامی در مسیر حل تضاد برمی‌دارد و نه حتا امکانی برای آن می‌گشاید. فردای فروختن موج مردم (حتا در ابعاد میلیونی) باز همان مناسبات است و همان چرخه‌ی سلطه و بهره‌کشی به اضافه موج افسرده‌گی ناشی از شکست جنبش. مسأله دقیقاً ارتقای جنبش و اعتراضات مردمی به سطح انقلاب است و به گمان ما فقط یک انقلاب سوسیالیستی قابلیت نمایندگی خواسته‌های واقعی اکثریت جامعه را دارد. بنا بر این مسأله تبیین یک افق کمونیستی برای انجام یک انقلاب سیاسی و اجتماعی وسیع است. از سوی دیگر برخی گرایش‌های سیاسی و فکری غالب بر موج اعتراضات توده‌ای در سراسر دنیا سؤال پایه‌ای "چه باید کرد؟" را اینگونه پاسخ می‌دهند که "دیدید که بدون سازمان‌دهی یک حزب انقلابی، مردم وارد خیابان‌ها شدند، دیدید که مبارزات مردم نیاز به رهبری ندارد و ... این جوّ بیش از هر چیز پایه در هژمونی تفکر بورژوازی دارد و گرایش به تن ندادن به مبارزه‌ی تا به آخر. گرایش به دنباله‌روی از جریان موجود و خلق واژگونی تغییر! جنبش بی‌رهبری یعنی دنباله‌روی از رهبری موجود و ساز و کار سیستم موجود. در پاسخ به این ضرورت به گمان ما بدون دخالتگری فعال و برنامه‌ریزی شده کمونیست‌ها به قصد ارتقای خیزش به انقلاب، جنبش‌ها بالضروره یا از سوی جریان‌های ارتجاعی، راست و امپریالیستی مصادره می‌شوند (سبزهای ایران، اخوان المسلمین و اسلام‌گرایان مصر و تونس، ارتش مجهول‌الهویه و پروامپریالیستی لیبی) یا غرق در تردیدها و شکننده‌گی‌ها و سردرگمی‌های آنارشیستی، پوپولیستی و خود به خودی‌گرایانه خواهند شد. اما حضور این عنصر تشکیلاتی کمونیستی و توده‌ای خود یک فقدان عینی است و ضروری‌ترین وظیفه تاریخی کمونیست‌ها ایجاد یک تشکیلات انقلابی و کمونیستی به قصد رهبری انقلاب است. وجود موج خلاف جریان موجود، نیاز به نیروی متعهد و پیشرو و آگاه دارد. رهایی کارگران، زنان، ملل تحت‌ستم، هم‌جنس‌گرایان و تمام اقشار ستم دیده در گرو درک این نکته است. از نظر ما چه در پرتو جمع‌بندی از پراتیک انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم و چه در سایه‌ی جنبش‌های همین سه سال اخیر باز روشن است که انجام یک انقلاب به قصد کسب قدرت سیاسی آن هم با گرایش سوسیالیستی نیاز به کنش‌گری آگاهانه‌ی عنصر انقلابی کمونیستی دارد و این عنصر همانا حزب و تشکیلات انقلابی و کمونیستی است. ■

گزارشی از وال استریت

برگرفته از سایت کمونیست های انقلابی آمریکا

تاریخ: نهم اکتبر



در حالی که گزارش خود را کامل می‌کردم تا برای نشریه بفرستم، خبردار شدم که پلیس در روز اول اکتبر ۷۰۰ نفر از جنبش «وال استریت را اشغال کنید!» را وقتی رفته بودند تا روی پل بروکلین به صورت غیر قانونی راه‌پیمایی کنند؛ دست‌گیر کرده

است (این خبری مهم بود، چون پیش از این واقعه خبرگزاری الجزیره اخبار وال استریت را پخش نمی‌کرد. م) بسیاری از تظاهرکنندگان می‌گویند که پلیس آن‌ها را به کمین انداخت، به تظاهرکنندگان اجازه داد تا وارد جاده شوند و حتی آن‌ها را اسکرِت کرد تا بتوانند از یک چهارراه بگذرند و تظاهرکنندگان را به جایی هدایت کرد تا بتواند آنان را به صورت توده‌ای دست‌گیر

کند. باید علیه این دست‌گیری‌ها برخاست و به حمله‌ی پلیس به جنبش «وال استریت را اشغال کنید!» اعتراض کرد و جلوی آن را گرفت.

اکنون و در واقع از ۱۷ سپتامبر با یک فضای جدید فرح‌بخش مقاومت در وال استریت که در منطقه‌ی پایینی منهتن در نیویورک قرار دارد روبرو هستیم. ۳۰۰۰ نفر وارد مرکز امپراتوری مالی آمریکا شده اند و این مقاومت جسورانه از آن موقع ادامه دارد و

بیش از صد نفر در بیرون پارک زوکوتی (liberty plaza) کمپ زده‌اند و هر شب روی زمین می‌خوابند و هر روز صدها نفر به آن‌ها می‌پیوندند تا این عملیات ادامه پیدا کند. اشغال کماکان ادامه دارد یعنی تا همین الان که من دارم این گزارش را می‌نویسم که ۹ اکتبر است و اعتراضات و اعمال اعتراضی دیگر هم در حمایت از جنبش وال استریت در سراسر آمریکا به راه افتاده است. این اشغال‌گران سایتی دارند (آکیوپای)

www.occupywallst.org و مردم در همه‌جا از طریق فیس‌بوک و توییتر و روش‌های دیگر اخبار را به وسیله ی اینترنت به هم منتقل می‌کنند. وبسایت www.occupywallst.org می‌گوید که "این [آکیوپای وال استریت] یک جنبش مقاومت بدون رهبری است که مردمی از هر رنگ، از هر جنسیت و از هر گرایش سیاسی در آن شرکت دارند. آن‌چه که ما همه در آن



مشترک هستیم این است که ما نود و نه درصدی هستیم که حرص و آز و فساد آن یک درصد دیگر را تحمل نخواهیم کرد."

سازمان/مجله‌ی ضد مصرف‌گرایی‌ی ادبسترز (Adbusters) مدتی پیش به مردم فراخوان داده بود که به وال استریت بیایند و یک نافرمانی مدنی راه بیندازند که طیف وسیعی از مردم را در بر گرفته و مطلقاً مسالمت‌آمیز باشد و سعی کنند این جنبش چنان وسیع شود که نظیر آن از دهه‌ی ۱۹۶۰ به این طرف دیده نشده باشد و سپس پرسیده بودند: «آیا آماده‌ی به‌وجودآوردن لحظه‌ی میدان تحریر در آمریکا هستید؟ یا نه؟» زمانی که من به منطقه‌ی اشغال رفتم تا با عده‌ای صحبت کنم و بیش‌تر در مورد آن‌چه که در جریان است اطلاعات کسب کنم، در بین صدها نفری که در این پارک بودند و به طرق مختلف درگیر این جنبش بودند این حس وجود داشت و مصمم بودند که باید کاری کرد تا این عملیات تبدیل شود به یک عمل تاریخ‌ساز و متفاوت با تمام اعتراضاتی که تا کنون صورت گرفته است. همان عصری که آن‌جا بودم باران شدیدی می‌بارید و پلیس هرگونه چادر زدن و ایجاد هر نوع سرپناهی را قذف کرده بود اما روحیه‌ها بسیار بالا بود و همه با عزم راسخ به فضای فستیوال و جشن و سرور ادامه دادند. حلقه‌ای از طبل زنان با ریتم‌شان به فضا حال‌وهوای دیگری می‌دادند، در نقاط مختلف



هستند. خیلی روشن است که این ایده که طیف وسیع مردم (نود و نه درصد مردم) باید بلند شوند و در مقابل نهادهای مالی (یک درصد) و منافع قدرت‌مندی که کنترل می‌کنند بایستند الهام‌بخش آن‌هاست و ذهن آن‌ها را درگیر کرده است. یک دانش‌جوی کالج نیویورک‌سیتی که در ابتدا آمده بود تا ببیند چه خبر است و

بعد به یکی از حامیان اشغال تبدیل شده بود، مشغول آماده‌سازی ویدئویی به نام "افسانه‌ای را آنالیز کنیم" برای یکی از تکالیف کالج بود. وقتی پرسیدم آن افسانه چیست؟ جواب داد: «داوود و گلیات!»
عده‌ای از مردم مصمم هستند تا هیولا را شکست بدهند.

در برابر شعار نود و نه درصد در مقابل یک درصد نقطه‌نظر دیگری موجود است؛ در مورد اینکه علت این مسائل چیست و راه حل آن چیست. اشغال‌گران تا سی‌ام سپتامبر هنوز لیستی از مطالبات‌شان را جلو نگذاشته بودند هرچند در مورد این مطالبات در جلسات مجمع عمومی بحث می‌شد. ۳۰ام سپتامبر این مجمع عمومی روی بیانیه‌ی اشغال‌گران نیویورک‌سیتی توافق و آن را صادر کرد. عصبانیت عمیقی بین اشغال‌گران موج می‌زند. در بین کسانی که من با آن‌ها صحبت می‌کردم اکثراً عصبانی بودند. در مورد واقعیت و حقیقت این به‌ترین کشور جهان و نظامی که اسم‌اش دموکراسی آمریکایی است، همه یک حس زنده و شفاف از این دارند که چه‌طور باید یک تغییر واقعی در این کشور، جامعه و جهان صورت بگیرد. احساسات بیان‌شده توسط یکی از دانش‌جویان کالج نیواسکول واقعاً عمومیت دارد و اکثر کسانی که هر روز می‌آیند تا از اشغال دفاع کنند این احساس را دارند. این دانش‌جوی دختر گفت که: «خیلی واضح است که تلاش برای این‌که سیاست‌مداران بیایند تا از مطالبات ما حمایت کنند بی‌فایده و غیرممکن است؛ ما هر چند وقت یک بار می‌آییم آدم‌های مختلفی را انتخاب می‌کنیم با این فکر که این یکی از بقیه به‌تر است و آن‌ها هم‌واره ثابت می‌کنند که هیچ فرقی با قبلی‌ها ندارند و برای من که در آمریکا - جمهوری دموکراسی - بزرگ شده‌ام این موضوع بسیار دهشتناک است. با این وجود من تصویر روشنی از نظامی که کار کند ندارم اما فکر می‌کنم مهم است که حداقل این سیستمی که ما می‌شناسیم باید کاملاً واژگون شود.» نظر این دانش‌جو مقاله‌ای را به خاطر من آورد که چند روز پیش در نیویورک‌تایمز خوانده بودم با این عنوان که «همان‌طوری که عصبانیت نسبت به رأی‌دادن افزایش پیدا می‌کند، اعتراضات در سراسر جهان نیز اوج می‌گیرد.» و ادامه داده بود: «از جنوب آسیا تا قلب اروپا و اکنون حتی در وال‌استریت. تظاهرکننده‌گان همه‌گی در یک چیز مشترک هستند و آن هم حس تحقیر نسبت به سیاست‌مداران سنتی و پروسه‌های دموکراسی است که بر آن‌ها حکومت می‌کند.» خلاصه با آدم‌هایی که صحبت کردم همه در مشغله‌ها و نگرانی‌های‌شان در مورد مسائل گوناگونی صحبت می‌کنند. وقتی که از یک مرد ۳۰ ساله سؤال کردم که شغل‌اش

گروه‌های مردم جمع شده بودند و بسیار دوستانه با هم بحث می‌کردند، برای خوردن شام صفی تشکیل شد، در آن محله کسانی که هوادار آن‌ها بودند مرتباً با آوردن غذا و پول و راه‌های دیگر به آن‌ها کمک می‌کردند و حتا از سراسر دنیا به پیتزافروشی‌های اطراف زنگ می‌زدند و برای آن‌ها سفارش پیتزا داده می‌شد، یا گفتند که می‌توانید برای دوش گرفتن از آپارتمان‌های اطراف استفاده کنید چون یک

نفر در خانه‌اش را باز گذاشته بود تا هر کس می‌خواهد دوش بگیرد! همه دست زدند و این در حالی بود که پلیس آن‌جا حضور داشت. در اطراف پارک، دپارتمان پلیس نیویورک هنوز به طور مستقیم برای اتمام این اشغال اقدام نکرده اما تا کنون چند نفر از این افراد را دست‌گیر کرده است. این دستگیری‌ها درست موقعی بود که چند صد نفر از همین اشغال‌کننده‌گان وال‌استریت در ۲۲ سپتامبر به راه‌پیمایی‌ای که در اعتراض به اعدام تروی دیویس در منهن صورت گرفته بود، پیوستند. سپس در روز شنبه ۲۴ سپتامبر یک راه‌پیمایی ضد وال‌استریت از این پارک به طرف میدان یونیون حرکت کرد که پلیس به شدت به آن حمله کرد و صد نفر دست‌گیر شدند و بسیاری دیگر زخمی. ویدئوهای آن به‌طور گسترده پخش شد و نشان می‌داد که یک افسر پلیس مسن به چند زن اسپری فلفل می‌زند. در سایت‌ال‌انترنت (Alternet) گزارش‌گری نوشته است که "این خشونت و بی‌رحمی که پلیس در خیابان‌های نیویورک از خود نشان می‌داد دقیقاً همان خشونت است که دیکتاتورهای خاورمیانه علیه اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم خودشان می‌کنند و مقامات این کشور آن‌ها را محکوم می‌کنند." اما اشغال‌گران با این چیزها مرعوب نشدند و اتفاقاً حمله‌ی پلیس عزم مردم را بیش‌تر کرد برای این‌که محکم بایستند و عقب‌نشینی نکنند، هم‌چنین برای این‌که عده‌ی بیش‌تری را به خود جذب کنند و جنبش وسیع‌تر شود، جمعه ۳۰ سپتامبر یک راه‌پیمایی به طرف مقر دپارتمان پلیس نیویورک به راه افتاد و در حالی که برخی از رسانه‌های رسمی ادعا کردند که اشغال در حال شل‌شدن است این‌طور نبود و حمایت از اشغال بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد و حتا بعضی از شخصیت‌های معروف هم آمدند و حمایت خودشان را اعلام کردند. عصر آن روز که من در پارک بودم، فرانسیس فاکس پی‌ون و راسل سیمونز برای مجمع عمومی‌ی اشغال سخن‌رانی کردند. این مجمع عمومی یک جلسه‌ی توده‌ای است که دوبار در روز تشکیل می‌شود تا در مورد مسائل گوناگون مربوط به اشغال بحث و تصمیم‌گیری شود. کرنل‌وست، سوزان ساراندن، رزان بار، لوپ‌فیاسکو، مایکل مور، ای‌مور تال‌تکنیک تا کنون به این‌جا آمده‌اند و سخن‌رانی حمایتی کرده‌اند. اشغال‌کننده‌گان و آن‌هایی که مرتب به صفوف اشغال می‌پیوندند عمدتاً در دهه‌ی بیست‌ساله‌گی‌اند و شامل دانش‌جویان، هنرمندان و بی‌کاران و ... هستند؛ و برخی از آن‌ها نیز در دهه‌ی سی‌ساله‌گی خود

آمریکا زیر پای شورشیان

جنبش‌های اعتراضی آمریکا دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰

ارژنگ نورایی

توضیح: بالاخره خیابان‌های آمریکا، این دژ "تسخیر ناپذیر" و "تغییر ناپذیر" سرمایه‌داری، نیز دست‌خوش جنبش اعتراضی توده‌های مردم شد. گویی نه خود هیأت حاکمه‌ی ایالات‌متحده، نه مردم این کشور و نه حتا نیروهای انقلابی و کمونیستی انتظار وقوع چنین روی‌دادی را داشتند. "نظم پولادین" قفس آهنین عقلائیست سرمایه در قلب کاپیتالیسم امپریالیستی آن‌هم در دوره‌ی گلوبالیزاسیون (جهانی‌سازی) و تصاویر توده‌های پلاکارد به دست معترض به مناسبات سرمایه و چرخه‌ی انباشت و سود و بازتولید استثمار!! برای نسل ما، آمریکا در سایه‌ی شکست سوسیالیسم قرن بیستم و پایان جنگ سرد و سپیده‌دمان "نظم نوین جهانی" و البته تبلیغات ابررسانه‌ای "جهان آزاد" یعنی انبوهی از روابط "همیشه" در حال رشد، یعنی ۸۰۰ میلیارد دلار بودجه‌ی نظامی سالانه و سلاح‌های فوق پیشرفته‌ی پنتاگون؛ یعنی "جنگ بازدارنده" و دموکراسی. وقوع شکاف در این نظم اجتماعی و همه‌جانبه‌گویی فقط در نامترقبه‌هایی چون **طوفان کاترینا** و **۱۱ سپتامبر** ممکن بود و نه رخ‌داد جنبشی از درون جامعه‌ی آمریکا و مردم این کشور. اما با نگاهی کوتاه به تاریخ در می‌یابیم کم‌تر از نیم‌قرن پیش یک جنبش سیاسی اجتماعی بزرگ متشکل از جوانان و دانش‌جویان، کارگران و زنان، سیاه‌پوستان و هم‌جنس‌گرایان، آمریکا را دست‌خوش تکان‌های بزرگی کرد که در کلیت‌اش تأثیرات مهمی بر خود جامعه‌ی آمریکا و حتا بر جنبش‌های سیاسی اجتماعی - ی دهه‌ی ۶۰ در سطح جهان گذاشت. هم‌زمان با وقوع موج نوینی از شورش و اعتراض در آمریکا نگاهی به پیشینه و تاریخ‌چه‌ی جنبش‌ها و شورش‌های مردمی‌ی این کشور در دهه‌های پرتلاطم ۶۰ و ۷۰ میلادی می‌اندازیم تا توهّم آن آمریکای "فنا ناپذیر" ازلی و همیشه‌گی و در واقع شکست‌ناپذیری و ابدیت سیستم سرمایه‌داری را به اعتبار تاریخ به ریش‌خند بگیریم. منبع ما کتاب ارزشمند "۱۹۶۰، ۱۹۷۰ دو دهه بیداری، دو دهه شورش" تألیف حمید صورتگر است که چندین ماه پیش در اینترنت به چاپ رسید. بخش‌هایی از کتاب به فراخور وقت و به انتخاب نشریه‌ی رادیکال در این نوشته آمده است. متن کامل کتاب در این آدرس <http://www.peykeiran.com/userfiles/file/60-US-net.pdf> در دست‌رس است.

چیست؟ گفت که سرآشپزی در بروکلین است. وقتی پرسیدم چه چیزی باعث شد که در این اعتراض شرکت کند؟ گفت: «خیلی چیزها. ما باید جنگ را تمام کنیم، باید خزانه‌داری آمریکا و بانک‌ها را کنترل کنیم. ما باید جلوی ورشکسته‌گی و نجات دادن شرکت‌های بزرگ را بگیریم. ما باید در قانون مهاجرت اصلاحات به‌وجود بیاوریم، اما رفورم (اصلاحات) در قانون مهاجرت هدف عمده‌ی من است. ما باید مرزهایمان را تا جایی که می‌توانیم باز کنیم و بگذاریم همه وارد این مملکت شوند.»

وقتی نظر یک دانش‌جوی اقتصاد کالج لانگ‌ایلند درباره‌ی علت شکاف عظیمی که بین غنی و فقیر در سراسر جهان موجود است را پرسیدم، گفت: «استفاده از ارتش‌ها برای این‌که سیاست‌های تجاری‌مان را در سراسر جهان پیش ببرد. برای مثال، ما حتا بعد از این‌که نفتا را امضا کردیم آن‌قدر به کشاورزی‌مان سوسید دادیم که همه‌ی زارعان مکزیک را بی‌کار کردیم اما آن‌ها را وادار می‌کنیم لباس‌ها و کفش‌ها و دیگر مایحتاج‌مان را خیلی ارزان تولید کنند و این کار را در کارخانه‌های بسیار خطرناک و در ازای دست‌مزدی بسیار ناچیز انجام دهند.» من به کوچه پس‌کوچه‌ها نیز سر زدم و با آدم‌هایی که در آن محل زنده‌گی می‌کردند از جمله بی‌خانه‌مان‌هایی که در آن محل هستند و به این اشغال پیوسته بودند صحبت کردم. یک مرد بسیار جوان که در خانه‌های دولتی محله‌ی برازوبل بروکلین زنده‌گی می‌کند و در بخش نظافت وال‌استریت کار می‌کند گفت: «من آدم مسالمت‌جویی هستم ولی من از این کشور عصبانی‌ام. فکر می‌کنم این کشور، ما را به زباله‌دانی می‌اندازد و ما به دنبال تغییر و به‌بود آن هستیم و به نظر من این جنبش می‌تواند این کار را بکند.» یک زن سیاه‌بی‌خانه‌مان به من گفت: «در درجه‌ی اول جوان‌ها هستند و من به آن‌ها افتخار می‌کنم چون همه‌ی ما می‌دانیم که الان چه دورانی است و چه مشکلاتی در مملکت وجود دارد اما این جوان‌ها بودند که برخاستند و دست به کار شدند. بیرون آمدند و روز و شب فداکاری کردند؛ در باران و آفتاب. در هر شرایطی مردم را تشویق می‌کنند و به همه شجاعت می‌دهند که شرکت کنند.» به یک جوان لاتین برخوردیم که کنار چمدان‌اش نشسته بود و می‌گفت که از اینترنت فهمیده است چنین جنبشی راه افتاده و اخیراً کارش را در شهری در شمال نیویورک از دست داده است. به من گفت که با پدرش زنده‌گی می‌کند و پدرش به او گفته‌است: «آن‌قدر توی اتاقت نشین و کرخت نباش، برو آن‌جا و یک کاری بکن. ممکن است این آن چیزی نباشد که در ذهن او بود، اما من نامه‌ای برایش نوشتم و گفتم که به این‌جا آمده‌ام. مادرم از من حمایت می‌کند و صدها نفر در سراسر کشور پشت سر من هستند و از من حمایت می‌کنند که وارد این جنبش شدم.» وقتی از او پرسیدم: چه چیزی به تو این انگیزه را داده که چمدان‌ات را ببندی و به این‌جا بیایی؟ پاسخ داد: «می‌دانی، این مملکت، این سرزمین موعود که این‌قدر به ما وعده داده‌اند، وقتی که به این‌جا می‌آیی احساس می‌کنی که همه‌ی آن تصورات دروغ بود و آدم فوراً احساس می‌کند که این یک دروغ بزرگ بود و البته دروغ بزرگی است.»

سرکوب به بحث‌های مهمی درباره‌ی استراتژی و تاکتیک‌های آتی جنیش دامن زد. فعالین سیاه و سفیدی که با سر و صورت خونین از دست اوباش نژادپرست جان سالم به‌در برده بودند، دیگر به موعظه‌های **مارتین لوتر کینگ** باور نداشتند. بسیاری از آن‌ها به این فکر بودند که چه‌طور می‌توان مشت را با مشت جواب داد ... چهره‌ی شاخص این حرکت رادیکال که ابایی از تبلیغ نقطه نظرات انقلابی و راه و روش قهرآمیز علیه ستم ملی‌نژادی نداشت، **مالکولم ایکس** بود. او مبارزه‌اش را از محیطی آغاز کرد که کاملاً با سالن کلیساهای سیاهان و موعظه‌های مسالمت‌آمیز مسیحی امثال مارتین لوتر کینگ تفاوت داشت: زندان! ...



Malcom X

مهاجران فراموش شده

اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ بود که مهاجران مکزیک‌ی ساکن ایالات جنوبی‌ی آمریکا، که به **چیکانو** مشهور بودند، در اتحادیه‌ی کارگران کشاورزی متشکل شدند. اتحادیه‌های کارگری رسمی از قبول این اتحادیه در صفوف خود ممانعت کردند. می‌گفتند که چیکانوها بی‌سواد و فقیر را نمی‌توان متحد کرد. متشکل کردن آن‌ها هیچ منفعتی برای احزاب سیاسی رسمی نداشت. حتا قانونی که برای اکثریت کارگران حداقل دست‌مزدی را معین می‌کرد، کارگران مهاجر را تحت پوشش خود قرار نمی‌داد. دست‌مزد این کارگران یک سوم دست‌مزد حداقلی بود. همه زیر خط فقر بودند. دست‌مزدشان نصف خط فقر محسوب می‌شد و زاغه‌نشین بودند. کارشان فصلی بود بنابراین کارفرمایان نه نیازی داشتند و نه تمایلی به این که مسکن مناسبی برای این کارگران در حال جابه‌جایی‌ی دائم فراهم کنند. سوانح کاری بی‌داد می‌کرد ... نرخ بی‌سوادی در بین چیکانوها بیش از سیاهان بود. رفتار جامعه با آن‌ها نژادپرستانه بود. آن‌ها را تبیل و کثیف خطاب می‌کردند. سریال‌ها و پیام‌های بازرگانی و شوهای تلویزیونی پُر از شخصیت‌های کلیشه‌ای مسخره‌ی چیکانو بود. در سپتامبر ۱۹۶۵، کارگران مهاجر مکزیک‌ی عضو آن اتحادیه‌ی کشاورزی ۱۲۰۰ نفره‌ی گم‌نام، با خواست افزایش دست‌مزد، اعلام اعتصاب کردند. رهبر آنان که از سیاست مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز شبیه به **لوتر کینگ** پی‌روی می‌کرد این مبارزه را شبیه به مبارزات آغازین جنیش حقوق مدنی‌ی سیاهان در دهه‌ی ۱۹۵۰ می‌دانست. او هم مثل لوتر کینگ کوشید که مسأله را به دانش‌گاه بکشاند و در جنیش دانش‌جویی برای کارگران چیکانو متحدانی بیابد. عکس‌العمل صاحبان مزارع و تاکستان‌های کالیفرنیا قابل انتظار بود: او را کمونیستی خواندند که هدفش نابودی کشاورزی تجاری است. بعضی‌ها گفتند هدف نهایی او تسخیر ایالت کالیفرنیا و باز گرداندن آن به مکزیک است!! پلیس برای درهم شکستن اعتصاب و راه‌بندان کارگران مهاجر وارد عمل شد و مقامات ایالتی مرزها را به روی مهاجران مکزیک‌ی گشود تا نیروی کار جدید و ارزان برای شکستن اعتصاب تأمین شود. رسانه‌های سراسری از انعکاس خبر اعتصاب چیکانوها خودداری کردند. اما در همه‌ی مزارع و شهرک‌های حاشیه‌ی مرز آمریکا و مکزیک، اعتصاب و مبارزه برای کسب حقوق پای‌مال شده‌ی چیکانوها به راه افتاد. حتا در مواردی، کار به درگیری مسلحانه کشید ...

ز تحسن مسالمت‌آمیز تا خروش قهر مالکوم ایکس

اول فوریه ۱۹۶۰، ابتکار مبارزاتی‌ی چند دانش‌جوی سیاه‌پوست در شهر گرینزبورو (کارولینای شمالی) جرقه‌ی یک جنیش سراسری ادامه‌دار را زد. این دانش‌جویان تصمیم به تحسن در فروش‌گاه‌ها و کافی‌شاپ‌هایی گرفتند که مشتریان سیاه را راه نمی‌دادند. دور یکی از میزهای کافی‌شاپ فروش‌گاه زنجیره‌ای «**وول ورث**» (ωοολωορθη) نشستند و تا پایان روز همان‌جا ماندند. روز بعد با ۳۰ دانشجوی سیاه دیگر آمدند و همه‌ی میزها را اشغال کردند؛ طوری که جایی برای مشتریان سفید باقی نماند. این کار با شرکت صدها دانش‌جوی دیگر در طول هفته در فروش‌گاه‌های دیگر تکرار شد و کسب و کار را مختل کرد. تهدید به بمب‌گذاری و سرکوب از سوی نژادپرستان مؤثر نیفتاد. تحسن ادامه پیدا کرد. شهردار از دانش‌جویان سیاه و سران اتحادیه‌ی مغازه‌داران خواست که برای دو هفته «آتش‌بس!» بدهند تا راه‌حلی پیدا شود. این مبارزه باعث جهش در تظاهرات و آکسیون‌های دفاع از حقوق مدنی‌ی سیاهان شد. فقط در فاصله‌ی دو ماه از اولین تحسن، موج مبارزه‌ی ده‌ها شهر و شهرک از غرب تا میانه و شرق آمریکا را دربر گرفت ... اما در این میان، یک تحول مهم صورت گرفت: گروهی از جوانان سفید در حمایت از سیاهان و حمله به نژادپرستان به میدان آمدند. حملات بیش‌تر باعث مقاومت بیش‌تر شد. حس غرور در میان سیاهان گسترش یافت. رادیکالیسم و رزمندگی در بین جوانان سیاه رشد کرد. خیلی از آن‌ها دیگر حاضر نبودند به نصایح سیاهان نسبتاً مرفه‌ای که با وضع موجود کنار می‌آمدند گوش بدهند. این جوانان نقش مهمی در راه‌گشایی و شکستن سدهای گذشته بازی کردند. آن‌ها ماهی‌ی سیاه **کوچولو**های دوران خود بودند. از همان سال ۱۹۶۰ رهبران قدیمی‌ی سیاهان جنوب که اکثراً کشیش بودند به این فکر افتادند که برای جنیش جوانان تشکیلاتی راه بیندازند. اسم این تشکیلات را «**کمیته‌ی هم‌آهنگی‌ی غیر خشونت‌آمیز دانش‌جویی**» گذاشتند. هدفشان این بود که اعتراضات جوانان را تحت کنترل خود بگیرند. به قول خودشان می‌خواستند با انتقال تجارب گذشته به حرکت کنونی کمک کنند. این هدف را روشن‌تر از هر جا در رهنمودهای **مارتین لوتر کینگ** به دانش‌جویان سیاه می‌شد دید که دائماً از آن‌ها می‌خواست به راه مسالمت‌آمیز متعهد باشند و از عشق و اخلاقیات مسیحی پی‌روی کنند. اما واقعیت

شورش دیترویت و...



Detroit - July 1967



مزد کارگران صنعتی سفید نداشت؛ و جالب- تر این که علی‌رغم بروز اختلال در کار شرکت‌های اتومبیل‌سازی دیترویت به

علت تعداد زیاد غایبان از کار، جو متشنج کارخانه‌ها به خشونت یا اعتصاب منتهی نشد. پرولترهای سیاه مکان مبارزه‌ی خود را خارج از مکان کار جست‌وجو می‌کردند. این به میزان زیادی ربط داشت به عدم جذب آنان در ساختار اتحادیه‌های کارگری و فقدان یک صف متحد از کارگران سیاه و سفید در این مراکز که با هم پای اعتصاب بودند.

باز هم پیش‌گامی زنان، باز هم مقاومت مردانه

ژانویه‌ی ۱۹۶۸ بود که گروهی از فمینیست‌ها مبارزه برای رهایی‌ی زنان را با جنبش ضد جنگ ویتنام در هم آمیختند و برای نخستین بار یک تظاهرات پنج هزار نفره از زنان علیه جنگ سازمان دادند. اما فعالان مرد در جنبش‌های مختلف هم‌چنان در برابر جنبش رهایی‌ی زنان مقاومت می‌کردند. اگر اوباش سفید با اسلحه‌ی گرم و سرد به جنبش سیاهان حمله می‌بردند، در این‌جا سلاح فعالان علیه جنبش زنان، تمسخر و توهین بود. ژانویه‌ی ۱۹۶۹ در جریان تظاهرات بزرگ علیه ریچارد نیکسن (رئیس-جمهور وقت)، یکی از سخنرانان فمینیست سه مسأله‌ی جنبش «ضد جنگ»، جنبش «قدرت سیاه» و جنبش «رهایی‌ی زن» را در یک کفه قرار داد و خواهان کنار زدن دیدگاهی شد که زن را «شیء یا مایملک» به حساب می‌آورد. این‌جا بود که چند مرد فریاد کشیدند: «یکی اینو ببره کوچه پشتی!»، «از اون بالا بکشین‌اش پایین و ترتیب‌اش رو بدین!» این رفتارهای شوکارانه، زنان فمینیست را به بررسی عمیق‌تر مناسبات جنسیتی در جامعه تشویق می‌کرد. این پرسش مطرح شد که اصولاً باید در جنبش چپ نو و ضد جنگ که تحت سلطه‌ی مردان است باقی ماند یا این که باید انشعاب کرد و جنبشی زنانه ساخت؟ بعضی از فعالان زن می‌گفتند که بهتر است باقی بمانیم و «بازوی چپ نو» باشیم و بقیه در مخالفت می‌گفتند «گیریم که بازوی انقلاب هم شدیم، اما سر این انقلاب کیست؟» یک‌باره محافل و تشکل‌های گوناگون زنانه در شهرهای مختلف سربرآورد. میزگردها و کنفرانس‌های زنانه یکی از پی‌گیری‌های برگزار می‌شد و نشریات زنانه متولد می‌شدند. با وجود این، شمار فعالین این حرکت از صدها نفر تجاوز نمی‌کرد. هزاران زن دیگر کماکان بدنه‌ی جنبش دانش‌جویی، جنبش ضد جنگ و جنبش فرهنگ آلترناتیو باقی ماندند. در جریان اعتصاب و اشغال دانشگاه کلمبیا در سال ۱۹۶۸ این فعالان مرد بودند که خود را به عنوان رهبر و سخن‌گوی جنبش مطرح می‌کردند. وظیفه‌ی دختران در آن حرکت،

در ماه ژوئیه‌ی ۱۹۶۷ شعله‌های شورش سیاهان و توده‌های تهی‌دست، شهر صنعتی دیترویت را در بر گرفت. توده‌های سیاه و سفید فروش‌گاه‌ها را غارت کردند ... هرکس جلو می‌آمد و هر چه را که نیاز داشت برمی‌داشت و از محل می‌گریخت. در عرض دو روز ثروت زیادی توزیع شد. مردم فقیر خوراکی‌هایی که همیشه حسرت‌اش را

داشتند مصادره کردند. بعضی از مردم لیست چیزهایی را که احتیاج داشتند از قبل نوشته بودند و در فروش‌گاه‌ها دنبال آن‌ها می‌گشتند. خیلی از ساختمان‌ها به آتش کشیده شد. غارت فروش‌گاه‌ها جواب مردم به مناسبات توزیع ناعادلانه در جامعه‌ی سرمایه‌داری بود؛ جوابی به مالیات پنهانی که به محلات سیاهان بسته می‌شد بود. جوابی به زنده‌گی‌ی ناعادلانه‌ای که نظام حاکم برای سیاهان برنامه‌ریزی کرده بود. بیش از یک چهارم توده‌های شرکت‌کننده در مصادره، زیر ۱۷ سال سن داشتند. ۶۰ درصد از شرکت‌کنندگان در شورش دیترویت بین ۱۴ تا ۲۴ ساله بودند. جانسن رئیس-جمهور وقت، اعزام ارتش را، به دیترویت برای سرکوب شورش، تصویب کرد. گارد ملی در بخش غربی شهر و ارتش در بخش شرقی شهر مستقر شدند. از همان موقع، جوانان شورشی از بخش شرقی دور شدند تا با نیروهای ورزیده‌ی ارتش روبه‌رو نشوند. آنان در بخش غربی برای دو سه روز دیگر به مبارزه‌ی مسلحانه ادامه دادند. دست‌بردن جوانان تهی‌دست به سلاح در کشوری که خود درگیر جنگی تجاوزکارانه در آن سوی اقیانوس آرام بود و سربازان‌اش را گروه‌گروه به کام مرگ می‌فرستاد، اصلن دور از انتظار نبود. جنگ ویتنام، فکر و عمل جامعه‌ی آمریکا را زیر و رو می‌کرد و مبارزه‌ی قهرآمیز را به عنوان طبیعی‌ترین شیوه‌ی اعتراض به میان می‌کشید. ارتش با تانک به خیابان آمد و از مسلسل سنگین استفاده کرد. طی این شورش یک هفته‌ای، ۱۳۰۰ ساختمان خاکستر شد. ۲۷۰۰ فروش‌گاه غارت شد. بیش از ۷۰۰۰ نفر دست‌گیر شدند. تعداد زخمی‌ها ۳۵۶ نفر و کشته‌ها ۴۳ نفر بود. از این تعداد کشته ۳۳ نفرشان سیاه‌پوست بودند. ناآرامی‌های دیترویت می‌رفت که هم-زمان ۲۴ شهر دیگر در ایالات میشیگان و اوهایو را در برگیرد. در همه‌ی این شهرها گارد ملی و پلیس ایالتی مستقر شدند. شورش تنها با مداخله‌ی ارتش سرکوب شد. حکومت کوشید مردم را با به صحنه فرستادن چند مقام سیاه-پوست آرام کند. ولی مردم آنان را تحقیر و تهدید کردند و به درستی آلت دست سیستم نامیدند. شورش دیترویت نشان‌گر ظرفیت انقلابی‌ی پرولتریای شهری سیاه بود. اینان نقطه‌ی تمرکز شورش بودند هرچند که قشرهای دیگر سیاهان و سفیدپوستان هم در آن شرکت جستند. از ۱۲۰۰ نفری که در جریان شورش دست‌گیر شدند، چهل درصدشان کارگر آن سه کمپانی بزرگ بودند! و چهل درصدشان هم کارگر بقیه‌ی شرکت‌های بزرگ. جالب این-جاست که آن روزها میزان دست‌مزد این افراد تفاوت قابل توجهی با دست-



'BRA-BURNING,' 1968

During protest at Miss America pageant, radical feminists threw bras in garbage can as protest. (Police would not grant permit to actually burn the bras.)

"سینه‌بند سوزان" (۱۹۶۸) فمینیست‌های رادیکال در تظاهرات علیه نمایش انتخاب ملکه زیبایی آمریکا

دولت به اخراج او می‌انجامید. در هالیوود، هنرپیشه‌گان هم‌جنس‌گرا مجبور به مخفی‌کاری بودند. برای بسیاری از مردم آمریکا اصلاً قابلِ هضم نبود که سِمبل‌های «مردانه‌گی» آمریکای سفید، برای نمونه **جان وین**، هم‌جنس‌گرا باشند. در صفوف جنبش هم‌جنس‌گرایابی یک انحراف به حساب می‌آمد و می‌توانست به اخراج یا عدم ارتباط با فردی که هم‌جنس‌گرایی‌اش آشکار شده بود، بیانجامد. بعد از درگیری‌های «سن فرانسیسکو»، گروهی از فعالان هم‌جنس‌گرا متشکل شدند و در نشریه‌ی زیرزمینی «رت» بیانیه‌ی انتشار دادند که در قسمتی از آن چنین آمده‌بود: «ما گروهی متشکل از مردان و زنان هم‌جنس‌گرای انقلابی هستیم معتقد به این‌که رهایی‌ی کامل جنسی‌ی همه‌ی مردم، بدون الغای نهادهای اجتماعی‌ی موجود به‌دست نخواهد آمد ... این امپراتوری‌ی **بابلی** ما را مجبور کرده که به یک چیز متعهد شویم، به انقلاب؛ به هر وسیله - ای که لازم باشد!» در اولین سال‌گرد درگیری‌ها، ده - هزار هم‌جنس‌گرا در نیویورک راه‌پیمایی کردند. هیئت حاکمه‌ی آمریکا از نظر رسمی حقوق هم‌جنس‌گرایان را به رسمیت نشناخت، ولی در عمل با برخی چشم‌پوشی‌ها و عقب‌نشینی‌ها کوشید گرایش رفرمیستی - و جدا ماندن از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی‌ی انقلابی - در میان فعالان و رهبران جنبش حقوق هم‌جنس‌گرایان را تقویت کند.

قتل دانش‌جویان معترض و طرح سرکوب عمومی

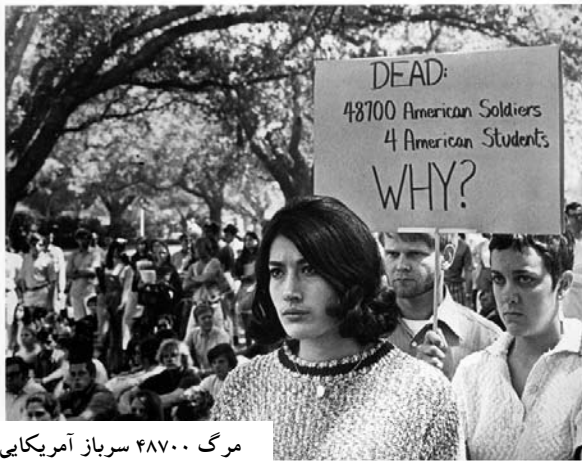
روز چهارم ماه مه ۱۹۷۰، افرادِ گارد ملی بیش‌از ۶۰ بار به روی ۲۰۰ دانش‌جویِ دانش‌گاه ایالتی‌ی کنت آتش گشودند. ۴ نفر را کشتند و ۹ نفر را زخمی کردند. ماه مه خونین شد. واقعه‌ی دانش‌گاه کنت، به نمادِ شورش دانش‌جویان علیه دولت تبدیل شد. یک‌هفته بعد، ۳۵۰ دانش‌گاه در سراسر آمریکا در اعتصاب بودند. ناراضیتی به خشم و خشم به قهر تبدیل می‌شد. درگیری بود و پرتاب کوکتل مولوتف و آتش‌سوزی. شیشه‌ی کامیون‌های ارتشی و بانک‌ها را خرد می‌کردند. حکومت مجبور به استقرار ارتش در دانش‌گاه‌ها شد. در ایالت می‌سی‌سی‌پی، دانش‌جویان سیاه‌هدف گلوله قرار گرفتند. در این حمله، دو دانش‌جویِ دختر کشته شدند. مدافعان حکومت وارد میدان شدند. در نیویورک، گروهی از کارگران ساختمانی را برای کتک‌زدن دانش‌جویان معترض بسیج کردند. قوه‌ی قضاییه، نیروهای گارد ملی را در جنایت دانش‌گاه کنت مقصر نشناخت و کارشان را دفاع از خود تلقی کرد. دولت لایحه‌ی ارائه داد که بر مبنای آن «تهدید و توهین علیه رئیس - جمهور» جرم اعلام می‌شد. کابینه‌ی نیکسن سیاست جاسوسی و شنود گسترده و لجام‌گسیخته علیه معترضان را به اجرا گذاشت. بعد از این‌که طرح مخفی‌ی **بمباران کامبوج** توسط یک منبع ناشناس لو رفت و از طریق مطبوعات منتشر شد. اف. بی. آی. (FBI) به دستور کاخ سفید مکالمات

جواب‌دادن به تلفن‌ها بود و تایپ کردن بیانیه‌ها و درست کردن غذا. به قول یکی از آن دختران: «ساختمان‌های دانش‌گاه آزاد شده بودند، ولی ما آزاد نشده بودیم.» در جنبش هیپی‌ها هم وضع به همین منوال بود. هیپی‌ها ارزش‌های اخلاقی مسلط برای مثال در مورد بکارت و ازدواج را کنار گذاشته بودند. ولی در آن زنده‌گی گروهی که ظاهراً «آزادی بی‌قید و شرط» برای همه برقرار بود، بسیاری از زنان آشکارا احساس می‌کردند مورد استفاده و استثمار قرار می‌گیرند. پسران هیپی سر ساعت معین سر میز حاضر می‌شدند و بر سر زنان فریاد می‌کشیدند که: «پس غذای ما چه شد؟!» توقعات در زمینه‌ی روابط جنسی، هم‌چنان مردسالارانه بود. در عرصه‌ی موسیقی هم مردسالاری بی‌داد می‌کرد. در فرهنگ راک، زنان همیشه به عنوان تابع و فرودست تصویر می‌شدند. در چنین فضای مردسالارانه‌ای بود که حرکت اعتراضی فمینیست‌ها علیه برگزاری مسابقه‌ی ملکه‌ی زیبایی‌ی آمریکا در سال ۱۹۶۸ برگزار شد و برای نخستین بار بسیاری را وا داشت که در مورد نقش زنان در جامعه فکر کنند.

مسابقه‌ی ملکه‌ی زیبایی یک حرکت مردسالارانه و نژادپرستانه‌ی سفید بود که شرکت‌های بزرگ مالی و دولت آمریکا حامی‌اش بودند. دختری را که انتخاب می‌شد، برای سرگرم کردن و روحیه‌دادن به سربازان اشغال‌گر آمریکایی، به ویتنام می‌فرستادند. بنابراین نژادپرستی و میلیتاریسم (نظامی‌گری) و سرمایه‌داری یک‌جا در کالای بسته‌بندی شده‌ی «ملکه‌ی زیبایی» جمع شده بود. جامعه و نظام مردسالار از زبان رسانه‌های رسمی عکس‌العمل نشان داد. مجلات و شوهای تلویزیونی پر شد از جوک‌های زن - ستیزانه. مقامات ورزشی در برخی رشته‌ها، حضور زنان را ممنوع اعلام کردند. ورود آنان به بعضی باشگاه‌ها و می‌خانه‌ها و حتا بعضی هتل‌ها ممنوع شد.

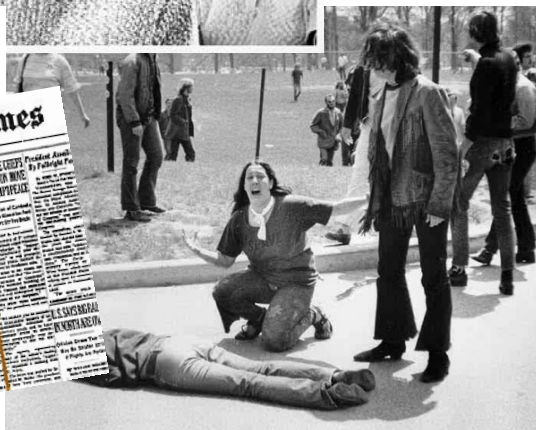
هم‌جنس‌گرایان

گروه اجتماعی‌ی دیگری که در آن سال‌ها درگیر مبارزه برای کسب حقوق اجتماعی شد، هم‌جنس‌گرایان بودند. در ماه ژوئن سال ۱۹۶۸ به دنبال حمله‌ی پلیس به یک می‌خانه‌ی مخصوص هم‌جنس‌گرایان در شهر «سن فرانسیسکو» برای اولین بار، دگرباشان ایستادند و با افراد پلیس درگیر شدند. شب بعد ۴۰۰ زن و مرد جوان در حالی که شعار می‌دادند با نیروهای پلیس روبرو شدند که این حرکت به دست‌گیری‌ی تعداد زیادی از معترضان منجر شد. طبق یک تحقیقات پزشکی‌ی جامعه‌شناسانه ۴ درصد از مردان و ۲ درصد از زنان آمریکا هم‌جنس‌گرا بودند. اما بسیاری از مردم از قبول این‌که در جامعه‌ی آمریکا هم‌جنس‌گرایانی وجود دارند، سر باز می‌زدند. کسانی هم که این واقعیت را قبول داشتند، آن را لکه‌ی ننگی بر دامن ملت و جامعه می‌دانستند. از همان دوران دبستان، کلمه‌ی «هومو» به عنوان یک فحش بین پسرپچه‌ها رد و بدل می‌شد. برملا شدن هم‌جنس‌گرایی‌ی یک کارمند



مرگ ۴۸۷۰۰ سرباز آمریکایی

و ۴ دانش‌جوی آمریکایی - چرا؟



آن چه دگرگون شد و آن چه نشد

اگر می‌خواهیم توان جنبش دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ را محک بزینیم باید دامنه‌ی تأثیرات سیاسی و اجتماعی آن را فراتر از جنبش ضد جنگ دنبال کنیم. از جنبش دفاع از حقوق مدنی سیاهان و در ادامه‌ی آن جنبش رادیکالی که پلنگان سیاه نماد آن بود شروع کنیم: جنبش سیاهان تأثیرات عمیق و مانده‌گاری بر جامعه‌ی آمریکا داشت. پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ با سرکوب شدید فعالان انقلابی و رادیکال جنبش سیاهان همراه بود و آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ با سیاست آگاهانه‌ی ترویج مواد مخدر در بین جوانان سیاه-پوست و دامن زدن به درگیری‌ی گروه‌های جوانان محلات توسط دست‌گاه پلیسی امنیتی‌ی آمریکا. برقراری‌ی شرایطی شبیه به حکومت نظامی در گتوهای سیاهان و اعمال روزمره‌ی خشونت پلیسی و فرصت‌های نابرابر اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، کماکان مسأله‌ی تبعیض و ستم نژادی ملی علیه سیاهان را به صورت یک تضاد حاد و آشکار در جامعه‌ی آمریکا زنده نگه داشت. در عین حال بخش‌های رهبری‌کننده‌ی طبقه‌ی حاکمه ضرورت انجام تغییر و حک و اصلاح در زمینه‌ی حقوق شهروندی و قوانین مدنی و رفتارهای فرهنگی را دریافتند. قشری هر چند نازک از سیاهان آمریکا از فرصت‌های به مراتب بیش‌تری نسبت به گذشته بهره‌مند شدند تا خود را در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بالا بکشند. دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه، دست به تلاش جدی برای پرورش و ادغام سیاستمداران و رهبران جامعه‌ی مدنی‌ی سیاهان در صفوف خود زدند. مارتین لوتر کینگ را

تلفنی بسیاری از مقامات دولتی، روزنامه‌نگاران و فعالان را شنود کرد ... دولت نیکسن طرحی را برای درهم شکستن جنبش مردمی تدوین کرد. مقامات قضایی، معترضانی را که به اشغال مراکز دولتی و نظامی می‌پرداختند، تهدید به اسارت در اردوگاه‌های ویژه کردند. به دستور نیکسن، کمیته‌ی شش نفره‌ی هدایت سرکوب تشکیل شد و از طریق اف. بی. آی. ۲۰۰۰ مأمور ویژه را برای نفوذ و تحریک و خراب‌کاری در صفوف جنبش و انتشار شایعات و دروغ‌های تبلیغاتی در سطح جامعه سازمان‌دهی کرد. جنبش سیاهان و جنبش دانشجویان نسبت به تشدید سرکوب‌ها، با انجام تظاهرات و اقدامات مبارزاتی بیش‌تر عکس‌العمل نشان داد. رادیکالیسم و سیاست‌های قهرآمیز رواج بیش‌تری یافت. حملات به ساختمان‌های دولتی و تسخیر موقت آن‌ها توسط مبارزان خشم‌گین فزونی یافت. هدف از این - کار، شوک وارد کردن به جامعه بود و برهم زدن حالت عادی امور. تهیه‌ی بمب‌های دست‌ساز باب شد. تهدید به بمب‌گذاری به ۳۵۰۰۰ مورد بالغ می‌شد. شرکت‌های بزرگ نفتی، الکترونیک و ارتباطی و بانک‌ها هدف اصلی تهدیدات بودند. هم‌زمان نیروهای پلیس به دفاتر حزب پلنگان سیاه تیراندازی کردند و باعث زخمی شدن ده‌ها مبارز شدند. در محافل سیاسی صحبت از این بود که در سال ۱۹۷۰ آمریکا شاهد یک «تابستان چریکی» خواهد بود. نیکسن علیه «هرج و مرج» عربده می‌کشید. یک نظرسنجی مؤسسه‌ی گالوپ به جامعه‌ی آمریکا القاء می‌کرد که ۸۰ درصد از مردم خواهان اخراج دانش‌جویان معترض از دانشگاه‌ها هستند و ۵۰ درصد از مردم حتی با برگزاری تظاهرات مسالمت-آمیز در دانشگاه مخالفت می‌کنند. استادان مبارز نیز علناً تهدید به اخراج می‌شدند. یکی از مهم‌ترین درگیری‌ها در تابستان ۱۹۷۰ در دانشگاه پرکلی در دفاع از ایجاد «پارک مردم» رخ داد. در ماه آوریل، ۲۰۰ دانش‌جو از گرایش‌های مختلف با خود بیل و کلنگ و نهال و گل به دانشگاه آوردند و در یک محوطه‌ی متروکه متعلق به دانشگاه، درخت‌کاری و گل‌کاری کردند و آن‌جا را «پارک مردم» نامیدند که استفاده از آن برای عموم آزاد بود. اما در ماه مه، پلیس آن‌جا را اشغال کرد و به سرعت یک حصار بلند دور پارک کشید. ظهر، هزار نفری که در محل تجمع کرده بودند برای پس‌گرفتن پارک با پلیس درگیر شدند. پلیس به سمت جمعیت گلوله‌های ساچمه‌ای و گاز اشک‌آور شلیک می‌کرد. ۱۰۰ نفر زخمی و ۳۰ نفر خورده حاصل این درگیری بود. یکی از تظاهرکننده‌گان جان باخت. در شهر حکومت نظامی اعلام شد و دانش‌گاه به اشغال پلیس درآمد. ۸۰ درصد از دانش‌جویان و استادان طی یک تجمع اعتراضی، موافقت خود را با پروژه‌ی «پارک مردم» اعلام کردند. اما حکومت قصد عقب‌نشینی نداشت. هلیکوپترها بالای سر تظاهرکننده‌گان به پرواز درآمد و بر آنان گاز اشک‌آور پاشید و متفرق‌شان کرد. مقامات عربده می‌کشیدند که «اگر لازم باشد حمام خون راه می‌اندازیم!» جرم‌تراشی و پاپوش‌دوزی برای فعالان تشکلهای مختلف جنبش سیاسی و اجتماعی به راه بود. تقریباً همه‌ی رهبران اصلی و سرشناس پلنگان سیاه به اتهام‌های سنگین دست‌گیر شدند. ۲۸ نفر از اعضای پلنگان سیاه در حملات جداگانه به قتل رسیدند. حکومت تسویه‌حساب خونین با جنبش را آغاز کرده بود.

به نماد تلاش مثبت برای تحکیم صفوف ملت زیر پرچم سه رنگ آمریکا تبدیل کردند و هر سال خاطره‌اش را در همان روزی که ترور شد با برگزاری مراسم گسترده و سراسری، بزرگ داشتند. تبلیغات نژادپرستانه‌ی آشکار در محیط‌های آموزشی و روشن‌فکری و رسانه‌ها جرم قابل تعقیب اعلام شد. دست‌گاه حاکمه در برابر سیاست‌های هویتی و تشکل‌های فرهنگی‌ی سیاهان که شعارشان "بازگشت به ریشه‌های اجدادی" بود با تسامح و تساهل رفتار کرد، به شرط آن‌که از رفتار و کردار انقلابی و رادیکال و ضد سیستم دوری بجویند. بر تعداد دانش‌جویان سیاه افزوده شد. حضور سیاهان در هالیوود بسیار پررنگ‌تر از گذشته شد. عبارت "امریکایی‌ی آفریقایی‌تبار" که با غرور بر زبان سیاهان جاری می‌شد به جای کلمه‌ی توهین‌آمیز "کاکاسیاه" (نیگرو) را گرفت و بعد از گذشت چند سال به عبارتی رسمی برای نام بردن از سیاهان آمریکا تبدیل شد.

جنبش تأثیرگذار دیگری که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ روابط و دیدگاه‌ها و ارزش‌های سنتی و مذهبی را عمیقاً به چالش گرفت، جنبش رهایی‌ی زنان بود. این جنبش موفق شد، چند نسل از زنان شورش‌گر را به‌وجود بیاورد و یک پای‌گاه روشن‌فکری محکم از زنان نظریه‌پرداز رادیکال و نواندیش در عرصه‌ی علوم اجتماعی و فرهنگ و هنر درست کند. جنبش رهایی‌ی زنان موفق شد به ساختار اسارت‌بار خانواده‌ی سنتی‌ی پدرسالار آمریکایی هم به لحاظ نظری و هم عملی ضربات مهمی وارد کند و شمار گسترده‌ی از زنان را از نسل‌های مختلف به صحنه‌ی مبارزات سیاسی و اجتماعی بکشاند. فراگیر شدن ایده‌هایی مانند "حق کنترل زن بر بدن خود" و تصویب قوانینی در زمینه‌ی حق سقط جنین و سایر حقوق اجتماعی‌ی زنان از جمله علیه تعرض و آزار جنسی در محیط کار و آموزش، از دیگر دست‌آوردهای این جنبش بود. در نتیجه‌ی پیش‌روی‌های جنبش در دهه‌ی ۱۹۶۰، روابط و فرهنگ پدرسالارانه و مردسالارانه‌ی حاکم بر جامعه‌ی آمریکا مجبور شد به شکل‌های پیچیده‌تر، پنهان‌تر و موذیان‌تری ادامه‌ی حیات بدهد. بخش‌هایی از هیأت حاکمه‌ی آمریکا به ضرورت هم‌راهی با جنبش زنان برای مهار پتانسیل رادیکال و انقلابی‌ی آن و ادغام جریان‌ت لیبرال و محافظه‌کار درون جنبش در کارکرد نظام بورژوا امپریالیستی پی بردند. آن‌ها کوشیدند از "تشکیلات سراسری زنان" به عنوان اهرمی برای جلب توده‌های زن و نیز فعالان روشن‌فکر این جنبش به کارزارهای انتخاباتی و حمایت از این یا آن حزب حاکم استفاده کنند. در امتداد همین تغییر و تحولات، بر شمار زنان در رده‌های بالاتر نهادهای حکومتی افزوده شد. در عین حال، بخش‌هایی از طبقه‌ی حاکمه و نیروهای مرتجع جامعه‌ی آمریکا هیچ‌گاه نتوانستند پیش‌روی‌ها و دستاوردهای واقعی‌ی جنبش رهایی‌ی زن و تغییرات اجتماعی و فرهنگی‌ی رادیکالی که برای جامعه‌ی آمریکا به همراه آورد را تحمل کنند. جدا از حملات ایدئولوژیک و تبلیغات رسانه‌ای و مذهبی‌ی شبانه‌روزی علیه فمینیسم و جنبش رهایی‌ی زن، این نیروها به بمب‌گذاری در کلینیک‌های ویژه‌ی سقط جنین و ترور پزشکانی دست زدند که در این زمینه به یاری‌ی زنان می‌شتافتند. این اقدامات جنایت‌کارانه تا به امروز ادامه یافته است. گرایش‌های رفرمیستی و محافظه‌کار درون جنبش زنان رضایت‌مندان به تغییرات حقوقی و فرهنگی‌ی انجام شده در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ بسنده کردند.

به‌قول یکی از فعالان رادیکال جنبش فمینیستی، "آرمان‌رهایی را با برابری حقوقی معاوضه کردند". در نتیجه از دامنه و شور و شوق جنبش در حال گسترش زنان کاسته شد.

جنبش مهم دیگری که بر روابط میان نسل‌ها، بر مناسبات درون خانواده، بر نظام آموزشی و مقررات دانش‌گاهی، و بر اندیشه‌ی تشکل‌یابی و گسترش نهادهای مدنی، تأثیرات ماندگار و ارزش‌مندی بر جای گذاشت، جنبش رادیکال دانش‌جویان بود. جنبش جوانانی که به فکر ساختن زنده‌گی و فرهنگ آترناتیو بودند. تحت تأثیر این جنبش و مجموعه‌ی راه‌گشایی‌های دهه‌ی ۶۰ بود که گفت‌مان "ضد تبعیض" در محافل سیاسی و فرهنگی و هنری و آموزشی تثبیت شد. یعنی زبان و رفتار تبعیض‌آمیز در زمینه‌های ملی و نژادی و جنسیتی و فقر و غنا زشت و نکوهیده شمرده شد و عکس-العمل آشکار و قاطع در برابر آن به یک عرف تبدیل شد. اما از سال‌های میانی‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰، این جنبش نیز فروکش کرد. نسل مبارزان دهه‌ی قبل که حالا دیگر دانش‌گاه را تمام کرده بودند وارد "جریان عادی" زنده‌گی شدند. رادیکال‌ترین‌های‌شان در پی‌ی سرکوب پلیسی‌ی پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ حالا یا در زندان بودند و یا زنده‌گی‌ی مخفی را تجربه می‌کردند. بخش بزرگی از فعالان دانش‌جویی یا هیپی‌های چند سال پیش، حالا فقط خاطرات زنده‌گی و فرهنگ آترناتیو را به همراه داشتند و این را در سطح علایق و سلیقه‌ها و رفتارهای شخصی در زنده‌گی‌ی با ثبات امروز خود بروز می‌دادند یا می‌کوشیدند به فرزندان خود منتقل کنند. گروهی نیز کماکان در عرصه‌ی سیاسی باقی ماندند اما به عنوان نیروهای تازه نفس احزاب حاکم ایفای نقش کردند. همین‌ها بودند که موضوعات جدیدی مانند "محیط زیست" و "حقوق زنان و اقلیت‌ها" و امثالهم را به برنامه‌ی احزاب دمکرات و جمهوری-خواه وارد کردند یا فعال جامعه‌ی مدنی‌ای شدند که تعارضی با نظم بورژوا امپریالیستی‌ی حاکم نداشت.

وضعیت و گرایش‌های درون جنبش کمونیستی و چپ‌ها

اما نیروهای کمونیست انقلابی و چپ جدیدی که در میانه‌ی دهه-ی ۱۹۶۰ از دل جنبش جوانان و روشن‌فکران شکل گرفته بودند، مسیری متفاوت از دست‌بندی‌های بالا را پیمودند. اکثر این نیروها محصول مخالفت با جنبش چپ سنتی و بی‌روحي بودند که سالیان سال به سیاست‌های اصلاح‌طلبانه و سازش طبقاتی خو کرده بود. از انجماد فکری و بینش جزم-گرایانه و مکانیکی رنج می‌برد و ناسیونالیسم و دمکراسی‌ی بورژوازی را در قالب شعارها و اصطلاحات چپ ارائه می‌کرد. نیروهای جنبش کمونیستی‌ی نوین و جوان دهه‌ی ۱۹۶۰ خود را با شورش‌گری، شکستن قالب‌های کهنه و ضدیت با اتوریته‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی‌ی موجود معنا می‌کردند. ضد امپریالیست بودند و انترناسیونالیست. انقلابی‌ترین‌های‌شان هیچ ارزشی برای میهن و پرچم امپریالیستی قائل نبودند و با تمام وجود آرزوی شکست آمریکا در جنگ تجاوزکارانه‌ی که در هندوچین به راه انداخته بود را داشتند. بخشی از این نیروها از درک‌های غالب در کل جنبش بین‌المللی در مورد طبقه‌ی کارگر پی‌روی می‌کردند و سیاست طبقاتی‌ی پرولتاریا و انقلاب اجتماعی‌ی پرولتری را با دنباله‌روی از جنبش‌های روزمره‌ی کارگری و

تقدیس کارگران به صرف کارگر بودنشان معادل می‌گرفتند. بخش دیگری که تحت تأثیر نظرات انقلابی سیاسی و فلسفی **مائوتسه تونگ** من جمله دیدگاه انتقادی‌اش نسبت به تجربه‌ی شوروی، و نیز تحت تأثیر تجربه‌ی عظیم ساختمان سوسیالیسم در چین قرار داشت و می‌کوشید مفهوم و درس‌ها و دست‌آوردهای انقلاب فرهنگی در آن کشور را بیشتر بشناسد، مواضع نسبتاً روشن‌تر و صحیح‌تری را در مورد انقلاب اجتماعی و ابزار ضروری سازمان‌دهی و رهبری آن در جامعه‌ی آمریکا مطرح می‌کرد؛ هر چند که از تمایلات اکونومیستی و ساده‌اندیشی‌های ناگزیر میرا نبود.

وضعیت کلی‌ی جنبش‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ در جامعه‌ی آمریکا و در سطح بین‌المللی آن چنان بود که گرایش‌های اکونومیستی و کارگرستی را خودبه‌خود در موضع ضعف قرار می‌داد. مقاومت‌ها و اعتراضات لایه‌های گوناگون جامعه که مضمون و رنگ و بویی آشکارا متفاوت از "جنبش خالص کارگری" داشتند، و وجود جنبش‌های مسلحانه‌ی توده‌ای‌ی آزادی‌بخش در کشورهای موسوم به "جهان سوم" که بیش‌تر نماینده‌ی دمکراسی‌ی انقلابی و ضدامپریالیستی بودند تا سوسیالیسم و کمونیسم، بخش بزرگی از نیروهای چپ را علی‌رغم خواسته‌های ذهنی و "اصول خدشه‌ناپذیر رسمی‌شان" به مشارکت در جنبش‌ها و جبهه‌ها و ائتلاف‌های "غیرکارگری" و "غیر سوسیالیستی" می‌کشاند. خیلی از کسانی که در جنبش‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شرکت داشتند از طبقه‌ی میانی‌ی جامعه برخاسته بودند. محرک‌شان ناملایماتی بود که نظام امپریالیستی در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به بار می‌آورد. وجود آلترناتیو جامعه‌ی سوسیالیستی در دنیای آن-روز و نشانه‌هایی که از روابط و زنده‌گی و ارزش‌های متفاوت به دست می‌داد، برای بخش قابل توجهی از این نیروی اساساً جوان، الهام‌بخش و جذاب بود. اما بین این تصویر کلی با بینش و راه و نقشه و ابزار لازم برای دگرگون کردن یک جامعه‌ی سرمایه‌داری‌ی امپریالیستی، فاصله‌ای وجود داشت. مسیر انقلاب اجتماعی‌ی واقعی را نمی‌شد با بینش خرده‌بورژوازی‌ی رادیکال پیمود. این کمبود و ناتوانی رفته‌رفته باعث ریزش نیروهای شرکت‌کننده در جنبش شد. کمونیست‌های انقلابی هم که می‌بایست بینش و نقشه و ابزار ضروری برای تدارک انقلاب سوسیالیستی را در برابر جامعه می‌گذاشتند، بیش‌تر به دنباله‌روی از جنبش موجود و تمایلات رایج در آن پرداختند. آن‌ها بخشاً در برابر واقعیت ریزش نیروها، به فکر تعدیل یا رقیق کردن برنامه‌ی سیاسی‌ی خود افتادند تا متحدانِ مردد را حفظ کنند. البته همیشه یک گرایش نادرست دیگر هم در بین اکثر کمونیست‌ها و چپ‌ها وجود داشت که تصویری آرمانی از مقوله‌ی مردم و جنبش در اذهان می‌پروراند. در این تصویر، وجود تمایلات و مرزبندی‌های نهایتاً طبقاتی در صفوف رنگارنگ جنبش نادیده یا کم‌رنگ انگاشته می‌شد.

یک واقعیت مهم دیگر در اوضاع آن دوران این بود که اتحادیه‌های کارگری در آمریکا به واقع اهرم دست بورژوازی‌ی حاکم محسوب می‌شدند. نیروهای رهبری‌کننده و بخش مهمی از فعالان و پایه‌های این اتحادیه‌ها منافع خود را در تأمین منافع بورژوازی‌ی خودی، از جمله اقدامات امپریالیستی‌اش در سراسر دنیا، می‌دیدند و قراردادن آن‌ها در دسته‌بندی‌ی پرولتاریا به مثابه‌ی نیرویی که "به جز زنجیرهای بردگی‌اش هیچ چیز برای از

دست‌دادن ندارد" نهایتاً ساده‌اندیشی بود. طبقه‌ی پرولتر آمریکا اساساً خارج از صفوف اتحادیه‌های رسمی قرار داشت؛ در بین توده‌های سیاه‌پوست و مهاجران لاتینو؛ در صفوف زنان زحمت‌کشی که در مشقت خانه‌های رو به گسترش در مرزهای جنوبی‌ی آمریکا استثمار می‌شدند؛ در بین خدمت‌کاران خانه‌گی و لایه‌های پایینی‌ی پرستاران و ...

چند نکته‌ی پایانی که باید خاطر نشان

اول: در ارزیابی از جنبش دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، مورخان و تحلیل‌گران و خاطره‌نویسان بورژوا - یا به انقلاب پشت‌کرده‌ها - هر آن‌چه اتفاق افتاد را نتیجه‌ی خیال‌بافی‌های کودکانه و بی‌ثمر جلوه می‌دهند. گروهی از مبارزان و دگراندیشان نیز هستند که معتقدند در شرایط کنونی باید چیزی شبیه به همان جنبش را احیا کرد. هر دو این گرایش‌ها نادرست است. جنبش ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ علی‌رغم دست‌آوردهای بزرگی که به همراه آورد به پخته‌گی‌ی کامل شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب در کشورهای امپریالیستی منجر نشد. ما فقط شاهد نطفه‌بستن عناصر و زمینه‌چینی‌ی شرایطی بودیم که برای دفن نظام سرمایه‌داری و دولت امپریالیستی لازم است. ارائه‌ی یک تصویر آرمانی از آن جنبش، نهایتاً ما را از یک چارچوب رفرمیستی و دل‌بستن به تغییرات هر چند رادیکال، اما محدود در چارچوب نظم موجود، فراتر نخواهد برد.

دوم: نقش عوامل بین‌المللی در همه‌ی تحولات تکان‌دهنده‌ی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ غیر قابل چشم‌پوشی بود. مثلاً این جنبش در غیاب مبارزات مسلحانه‌ی رهایی‌بخش در کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم بدون شک بسیار متفاوت‌تر از آن چیزی بود که رخ داد. اگر شوروی در دهه‌ی ۱۹۵۰ به یک کشور سرمایه‌داری و امپریالیستی تبدیل نشده بود، نتایج جنبش رادیکال و انقلابی در کشوری مانند آمریکا می‌توانست کاملاً متفاوت باشد. یا اگر مائو در چین برای حفظ سوسیالیسم، انقلاب فرهنگی را رهبری نکرده بود، مبارزان جنبش دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ از یک منبع الهام مهم و دورنمای روشن و گسترده محروم می‌شدند.

سوم: تحولات دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ نشان داد که بحران‌های انقلابی می‌توانند ناگهان و بدون اخطار قبلی ظاهر شوند، هر چند که این بحران‌ها بر پایه و اساسی مادی استوارند و به اصطلاح «رعد در آسمان بی‌ابر» نیستند. اما واقعیت مهم‌تری هم هست: اگر کمونیست‌های انقلابی نقش خود را در رهبری‌ی قیام‌ها و خیزش‌های توده‌ای تمام و کمال ایفاء نکنند، هیچ بحرانی به خودی‌خود به انقلاب پرولتری منجر نخواهد شد.

چهارم: شاید بزرگ‌ترین دست‌آورد جنبش دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ در کشورهای امپریالیستی این باشد که تصویر ارائه شده توسط بورژوازی حاکم و احزاب رفرمیست و سازش‌کار چپ سنتی از وضعیت آن جوامع را پاک کرد. بورژوازی (چه راست، چه چپ) ادعا می‌کردند که دیگر دوران انقلاب اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری‌ی پیش‌رفته به سر آمده، و حداکثر کار ممکن و مطلوب، حک و اصلاح نظم موجود است. جنبش دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ اعلام زنده‌بودن انقلاب و ریشه‌های عینی و عوامل مساعد ذهنی‌ی انقلاب بر متن تضادهای بنیادین این جوامع بود. ■

OWS اوس...

هر روز، هر هفته، هر ماه، هر سال وال استریت اشغال است...



آشنایی با جنبش اشغال وال استریت نیویورک! Occupy Wall Street!

اگر ما نه، چه کسی؟ اگر اکنون نه، کی؟

جنبش اشغال وال استریت نیویورک (از این به بعد اوس؛ مخفف آکوپای وال استریت یا اشغال وال استریت) قلب شورش عادلانه‌ی ستم‌دیده‌گان و استثمارشونده‌گان آمریکا و جهان است. این جنبش در اولین گامش با راه‌پیمایی ۳۰۰۰ نفر در شنبه ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ آغازگر قدمی مهم گشت. تظاهرکننده‌گان راه‌های منتهی به وال استریت نیویورک، مرکز قمارخانه و بورس بازی بورژوازی سرمایه - امپریالیستی آمریکا را بستند! از آن روز تاکنون صدها نفر در پارک زکوتی هر شب را به امید صبح روشن‌تری می‌گذرانند.

این تظاهرات در مقاله‌ای در ۱۳ ژوئیه از طرف "روزنامه‌ی فعالین ادباسترز" تحت عنوان "وال استریت را ببندیم!" دو ماه قبل از شروع اولین راه‌پیمایی، فراخوانده شد. در آن مقاله نوشته شده بود: "۲۰۰۰ نفر از ما در وال استریت پایگاه مرکز مالی آمریکا در تظاهراتی مسالمت‌آمیز گردهم خواهیم آمد، مجمع مردمی را برای تصمیم‌گیری در مورد این که چه تقاضاهایی خواهیم داشت، و دستور انجام کار در بعدی کاملاً گسترده، نافرمانی مدنی کاملاً غیرخشونت‌آمیزی که کشور ما از زمان راه‌پیمایی‌های آزادی سال‌های ۱۹۶۰ به‌خود ندیده است، را بر پا خواهیم نمود!" و بعد از آن دو گروه دیگر با نام‌های "مجمع عمومی نیویورک" و "روز خشم آمریکا" در سازمان‌دهی این رویداد شرکت کردند.^۱

باشاد میکائیلیان - برناک جوان

در این نوشته با توجه به وقایع اخیر در وال استریت که منجر به موجی از اعتراضات در شهرهای بزرگ دنیا گردید، به چند نکته‌ی اساسی و مورد بحث به‌طور نقادانه پرداخته می‌شود. ۱- این جنبش در کدامین شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و در چه فرآیندی از اوضاع داخلی آمریکا و اوضاع بین‌المللی بوجود آمد. ۲- ترکیب طبقاتی این جنبش چیست؟ ۳- اهداف این جنبش چیست؟ ۴- کمبودها و چالش‌های مقابل این جنبش کدام است؟ و چند مورد دیگر

مقدمه

در فاصله چندین بلوک از مرکز مالی خرید و فروش سهام وال استریت سرمایه‌داری - امپریالیستی آمریکا، صدها نفر از جوانان پرشور در لیبرتی پلازا و عمدتاً پارک زکوتی چادرهایشان را که از جعبه‌های غذا و کیسه‌های خواب پر شده، برپا کرده‌اند. پارکی که مکان فروش مواد مخدر برای کارکنان وال استریت بود، آگاهانه به یک منطقه عاری از مواد مخدر و مرکز شورش مردم بی‌کار، گرسنه، بی‌خانه‌مان، غرق در وام‌های دانشجویی، وام‌خانه و ...ی آمریکا تبدیل گشته است!

هم اکنون این جنبش به بیش از ۱۳۰۰ شهر آمریکا از جمله، لس آنجلس، بستون، آتلانتا، شیکاگو، واشنگتن، سانفرانسیسکو، اوکلند، سنت حوزه و ... گسترش پیدا کرده است و جوانان در بسیاری از شهرهای دیگر در یک حرکت کلکتیو در تاریخ ۱۵ اکتبر به این جنبش پیوستند. زمانی که ستمدیده گان و استثمارشونده گان جهان در روز پنجشنبه ۱۳ اکتبر اطلاع یافتند که پلیس فاشیست و شهردار دیکتاتور نیویورک، مایکل بلومبرگ، می خواهد جوانان را در ساعت ۷ صبح جمعه ۱۴ اکتبر از پارک زکوتی با

داده نمی شود ... انقلاب عملاً و زنده جریان خواهد داشت، به خیابان بیا! ... به انقلاب بپیوند! ..."

بسیاری از این جوانان در شهرهای مختلف به این اصل مشارکت نظری دارند: "این مراکز مالی و بانکی مسئول تمامی فقر و رنج روا شده بر کره ی خاکی اند."

اوس در زکوتی پارک نیویورک جامعه ی نوینی بر پا نموده

در کنار گانگسترهایی که مجربان مرکز مالی وال استریت هستند، آن سوتر یک جامعه ی نوین عمدتاً از نسل جوان در حال شکل گیری است. نسلی در آمریکا بیدار شده و حاکمیت امپراتوری آمریکا را به مبارزه گرفته است. در داخل شکم هیولای پاگلی، آمریکای مورد تنفر بشریت استثمارشده سراسر جهان، جوانان قدرت سیاسی را به چالش گرفته اند. اکثر این جوانان بین سنین ۱۸ تا ۲۳ سال می باشند. در حالی که در زمان حمله بوش پسر برای اشغال نظامی به افغانستان و عراق این جوانان بین ۸ سال تا ۱۳ سال بیشتر عمر نداشته و خردسالان و نوجوانانی بیش نبودند! اما امروز چشمانشان به حقایقی گشوده شده که در دوران خردسالی برای شان قابل تصور نبود.

جوانی که اوایل بیست سالگی اش است می گوید: "ما همه این مسئولیت را قبول کرده ایم که منتظر نفر بغل دستی نباشیم تا او حرکت را شروع کند. ما همه بخشی از این جنبشیم و این جامعه ای که ما در این چند روز زنده گی مشترک در این پارک برای اشغال وال استریت به وجود آورده ایم یک میکروسوسایتی (جامعه ی کوچک) یک جامعه ی انسانی ی کوچک است که همه با هم همدل اند و یک هدف دارند و هم دوش هم برای حل تضادی که با آن روبرو هستیم از دل و جان مایه می گذاریم. برای فرموله کردن یک جامعه ی نوین، حرکت ما نباید صرفاً اعتراضی و دفاعی باشد بل که باید برای این که چه جامعه ی نوینی را می خواهیم برقرار کنیم بحث و تبادل نظر جدی کنیم. این کاری است که ما داریم در مجمع عمومی انجام می دهیم." ۱۰ سال پس از جنگ دولت آمریکا برای حفظ و گسترش امپراتوری اش و اشغال نظامی افغانستان و عراق رایحه ی دل انگیزی در فضای آمریکا به مشام می رسد. خردسالان دیروز، چشم و گوش شان باز شده است و برای پاسخ به سؤالات مهم و اساسی که با آینده شان ارتباط ناگسستی دارد در یک مجمع عمومی روزانه در پارک زکوتی نیویورک و دیگر شهرهای آمریکا باهم به بحث، تبادل نظر و جدل فکری بر سر جهت گیری و چگونگی پیش برد جنبش اوس و این که دنیای نوینی که می خواهند در آن زنده گی کنند از چه مختصاتی برخوردار باشد، می پردازند. جنبشی از نسل نوین آمریکا در یک حرکت متشکل سیاسی از این پتانسیل برخوردار است که از مشکلات،



استفاده از نیروی قهریه پلیس بیرون کند، در بیش از ۸۰ کشور جهان از جمله کره جنوبی، فلیپین، تایوان، ژاپن، استرالیا، آلمان، انگلستان، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک، شیلی و یونان و ... در حمایت از جنبش اشغال وال استریت نیویورک - اوس - راه پیمایی و تظاهرات میلیتانتی بر پا کردند، انزجار و خشم خود را نشان دادند و اعلام کردند که دیگر حاضر به سکوت در مورد بی عدالتی هایی نیستند که از طرف صندوق بین المللی پول و بانک های مرکزی که مجری سیاست های

نظام سرمایه داری جهانی به رهبری آمریکا هستند، جاری می شود؛ و آن ها جزء ۹۹ درصد شهروندان جهان هستند و می خواهند برای گرفتن شهرها، کوچه ها و خیابان های شان به پا خیزند. در شنبه ۱۵ اکتبر آتش خشم استثمارشوندگان و ستمدیده گان جهان به سونامی مبدل شد و امواج اش نظام سرمایه داری - امپریالیستی جهان را آن چنان به لرزه در آورد که هیچ نیروی نظامی سرکوب گر دولتی را یاری مقاومت در مقابل عزم راسخ آنان نبود.

شهردار دیکتاتور و پلیس فاشیست نیویورک عقب نشینی کردند. هر چند که این عقب نشینی برای مدت زیادی دوام نخواهد آورد.

شور انقلابی بر روحیه ی مردم استثمارشده ی جهان حاکم است و دیگر حاضر به ادامه ی زنده گی طبق شرایط گذشته و تحت فرمان روایی هیچ قدرت امپریالیستی و دست نشانده گان آن ها نیستند. گویی آن ها بانگ می زنند که: "تو مپن دار که خاموشی من در دیروز، بود برهان فراموشی من!"

آن ها در روز پیروزی شان علیه دسیسه ی شهردار نیویورک، آهنگ "انقلاب از تلویزیون پخش نمی شود" خوانده ی سیاه پوست آمریکایی جیل اسکات - هرون را که در سال های ۶۰ یکی از پرطرفدارترین ها محسوب می شد را در پارک زکوتی گوش دادند و برای پیوستن مردم به این جنبش آن را در سایت رسمی خود قرار دادند، که می گوید "انقلاب از تلویزیون پخش نخواهد شد! از خانه کنده شو! انقلاب در کوچه و خیابان جریان دارد و خواهد داشت! انقلاب از تلویزیون نشان داده نمی شود! برادر در خانه ننشین! انقلاب از تلویزیون نشان داده نمی شود! نشان داده نمی شود ... نشان

دست آوردها و تضادهای پیش روی خویش تجربه کسب کند و آن را در زمان و شرایطی خاص به سطح بالاتری از مبارزه ارتقا دهد. انقلابیون چپ آمریکا کار انقلابی و فعالیت خستگی ناپذیر خود را در درون این جنبش گسترش داده و سعی در ارتقای سطح دانش و آگاهی و سمت و سوی آن دارند و در عین حال از شور نسل مبارز تازه به میدان آمده یاد می گیرند. جوانان جنبش اوس با استفاده از "میکروفن انسانی" شان با شوری وصف ناشدنی، کلمه به کلمه هر سخنران را تکرار می کنند. گویی نمی خواهند هیچ یک از جملات نسل انقلابی رادیکال و کمونیست آمریکا و دیگر کشورهای جهان را ناشنیده گرفته باشند.

نسل نوین جوانان رادیکال و چپ ایران در داخل و خارج کشور نیز که تجربه‌ی نسبتاً خوبی از مبارزات بعد از انتخابات ریاست جمهوری در ایران و در خط‌کشی با فرمسیسم غالب بر جنبش سبز و رنگین کمان دارد، به این جنبش خوش آمد گفته و حرکت و نبض آن را از نزدیک با چشمانی باز زیر نظر گرفته است.

نسل ما وظیفه‌ی خود می داند که ضمن اعلام پشتیبانی و حمایت از این جنبش و شرکت خلاق در پراتیک این جنبش بر مبنای همبستگی انترناسیونالیستی کمونیسم انقلابی نه تنها درس‌ها و تجارب عملی مشخصی از آن بیاموزد و به بدنه‌ی جنبش جوانان و دانشجویان چپ و رادیکال ایران منتقل نماید بل که قویاً با درگیری عملی در این جنبش در کشورهای مختلف و امکان بر پایی این جنبش در داخل کشور بر آن تأثیر گذارد و تجارب سیاسی اندوخته شده خود را به آنان منتقل نماید.

نشریه‌ی رادیکال در اولین بخش از سری مقالات در مورد جنبش اوس جوانان آمریکا، اقدام به انتشار این نوشته می کند و امیدواریم در آینده با گسترش این مبارزه، خواننده‌گان خود را بیشتر در جریان این مبارزات قرار دهد.

۱- جنبش اوس بر متن اوضاع حاکم بر سرمایه‌داری - امپریالیستی آمریکا و اوضاع بین المللی

با سقوط بازارهای مالی سرمایه‌داری جهانی در اواخر سال ۲۰۰۸، بحران ساختاری سرمایه به شدت انکشاف یافت. هم اکنون بازتاب چنین بحرانی در مدارهای تولیدی، در رشد روند بی‌کارسازی، شدت یافتن قطع مزایای شغلی و روند صعودی ورشکستگی شرکت‌های تولیدی طیعه‌های اولیه‌اش در حال آشکار شدن است. به عنوان مثال در آمریکا تنها در عرض سه هفته (آخر ماه اوت) سه شرکت عظیم تهیه ورقه در صنعت تبدیل انرژی خورشیدی به نیروی برق، به نام‌های اسپکترا وات آف نیویورک، اورگرین سولار اینک (واقع در ماسوچوست) و سولندرا (کالیفرنیا) اعلام ورشکستگی نمودند (روزنامه‌ی نیویورک تایمز ۶ سپتامبر ۲۰۱۱). **استرلینگ انرژی سیستم**، چهارمین شرکت تولیدی در این صنعت است که در ۴ اکتبر امسال اعلام ورشکستگی کرد. این روند در صنعت عظیم هم‌چون مرغ‌داری، کشاورزی و تولید پوشاک و ... ادامه دارد.

به لحاظ اقتصاد سیاسی بوژوازی، اعلام ورشکستگی یک شرکت تجاری به معنی ناتوانی یا اختلال در توانایی آن مؤسسه در پرداخت بدهی به طلبکاران است که به لحاظ اقتصاد سیاسی مارکسیستی ارتباط مستقیمی با کاهش سود و در نتیجه رکود مقدار حجم اندوخته شده‌ی سرمایه شرکت ها دارد.

در دوازده ماه سال ۲۰۱۰ رقم اعلام ورشکستگی شرکت‌های تجاری در سراسر آمریکا ۵۶۲۸۲ است.

رقم ورشکستگی شرکت‌های تجاری تنها در یک ماه، یعنی در اواخر ماه ژوئن سال ۲۰۱۱ به رقم ۱۲۳۰۴ در سراسر آمریکا رسید.

در سیستم سرمایه‌داری اعلام ورشکستگی شرکت‌ها لزوماً به مفهوم پایان عمر هیچ شرکتی نباید تلقی شود. آن‌ها می‌توانند ورشکست شوند، یا با یکدیگر ادغام شوند و یا از فلان خط تولید خارج و به خط تولید سود آورتی وارد شوند. اما در این برهه‌ی تاریخی (شرایط کنونی) بحران ساختاری سرمایه‌داری و رقابت در میان شرکت‌ها از چنان درجه شدیدی برخوردار است که اکثر شرکت‌هایی که تا کنون اعلام ورشکستگی نمودند (و یا در آینده‌ی نزدیک چنین خواهند کرد) دیگر یارای عرض اندام در چرخه‌ی نظام سرمایه‌داری را ندارند و تاریخ مصرف‌شان گذشته است. همان‌گونه که ریموند لوتا در سخنرانی‌اش به پدیده‌ی بود و نبود و یا ادغام شرکت‌ها اشاره می‌کند: "شرکت‌های بزرگ و بانک‌ها برای همیشه و تا ابد وجود نخواهند داشت: آن‌ها خرید و فروش می‌شوند. آن‌ها، مانند جی پی مورگان و چیس، یا تگزاکو و شوران با هم ادغام می‌شوند. آن‌ها مثل لیمن برادرز در نتیجه‌ی رقابت و بحران، ورشکسته می‌شوند. از یک خط تولید وارد خط تولید مختلف دیگری می‌شوند، مانند آنچه که در مورد آی بی ام و پی سی رخ داد، یا اپل که به قلمرو گوگل وارد شد." (به سخنرانی ریموند لوتا در همین شماره از نشریه رادیکال مراجعه کنید).

ریموند لوتا به جهت‌گیری جنبش اوس برخورد می‌کند و در مقابل شرکت‌کنندگان این جنبش سؤال اساسی زیر را قرار می‌دهد: "یا شرکت‌های بزرگ (کورپوریشن‌ها) سیستم را فاسد می‌کنند، یا این که مشکل سیستم سرمایه‌داری است؟"

او توجه آن‌ها را به این که "یک شرکت بزرگ چند ملیتی و یا بانک، با سرمایه‌های کلان جهانی، مظاهر نظام اقتصادی هستند که ما تحت آن زنده‌گی می‌کنیم ... شرکت‌ها و بانک‌ها قطعاً - که البته تنها قطعات هم نیستند - در تخته‌ی شطرنج جهانی سرمایه‌داری - امپریالیسم هستند و این تخته‌ی شطرنج، این میدان بازی بی‌رحمانه، بر مبنای قوانین معینی از بازی عمل می‌کند."

و سپس قوانین خاص حاکم بر نظام (سیستم) سرمایه‌داری را چنین تعیین می‌نماید: "این سه، قواعد بازی می‌باشد: سود بر اساس استثمار کار؛ گسترش بیاب یا بمیر؛ و حرکت برای سلطه‌ی جهانی."

در تحلیل و واکاوی از علت بحران ساختاری سیستم سرمایه‌داری کنونی که طبق قوانین خاصی عمل می‌کند، نظرات انحرافی فراوانی نیز موجود است. یکی از آن‌ها تحلیل نویسندگان نشریه‌ی لوموند دیپلماتیک

از سوخت و ساز (قوانین حاکم بر سرمایه‌داری) است. طبق چنین نظری، "سیاست‌های نئولیبرالی" و یا طمع سرمایه‌داران فاسد علت اصلی سوخت و ساز در فرا رسیدن بحران نظام سرمایه‌داری بیان می‌شود.

تقلیل این سوخت و ساز به "سیاست‌های نئولیبرالی" یا "هژمونی آمریکایی" (آن‌طور که ژرارد دومینیل تحلیل می‌کند)، اقتصاد سیاسی بورژوازی است و در محدوده‌ی شکایت قدرت‌ها از یکدیگر می‌گنجد. هر چند که طمع سرمایه‌داران بسیار واقعی است و نباید آن‌را از نظر دور داشت. اما بحران در بازارهای مالی جهان را با حرص و آز بانک‌داران و دلان سهام در آمریکا یا هر جای دیگر نمی‌توان تبیین کرد. یا با این تحلیل که طبقات حاکمه آگاهانه می‌خواستند ثروتی را از فقرا به ثروتمندان منتقل کنند و غیره. این یک تبیین **مرکانتالیستی** (سوداگرانه) است. حال آن‌که ما دیگر در عصر سرمایه تجاری نیستیم. سوخت و ساز سرمایه‌داری چیز دیگری است. کتاب سرمایه‌ی مارکس با موشکافی شگفت‌انگیزی این

سوخت و ساز را عریان کرده و توضیح می‌دهد و گویی امروز نگاشته شده است.

برخلاف عقیده ی ژرارد دومینیل، این بحران ناشی از تفوق امپریالیسم آمریکا بر نظم سرمایه‌داری جهانی و فرماندهی آن بر ارزش اضافه‌ای که در سطح جهان استخراج می‌شود نیز نیست. اگر اتحادیه‌ی اروپا هم این موقعیت را داشت، در سوخت و ساز سرمایه تفاوتی

حاصل نمی‌شد. تفوق امپریالیسم آمریکا ضرورت عینی نظام سرمایه‌داری جهان بود. این تفوق برای امپریالیسم آمریکا، هم فایده داشت و هم مسئولیت. این مسئولیت، یعنی داشتن "فرماندهی" بر ارزش اضافه‌ای که در سراسر جهان استخراج می‌شود به معنای آن است که باید فعالانه آن را برای ارزش افزایی دوباره به کار برد و سودآورترین محیط را برای تحقق این امر تدارک ببیند (نه فقط برای سودآوری سرمایه‌های خود بل که برای سودآوری سرمایه در کل)؛ در غیر این صورت مشروعیت تفوق آن در نظام سرمایه‌داری زیر سؤال می‌رود. به محض آن‌که یک قدرت امپریالیستی، فرماندهی آن ارزش اضافه‌ی استخراج شده گردید، باید با حداکثر سودآوری آن را به کار اندازد و در سطح جهان به‌طور فزاینده فرصت‌های استخراج ارزش اضافه را به‌وجود آورد. باید روش‌هایی تعبیه کند که بتواند این فرماندهی را اعمال کند؛ به‌طور مثال باید بتواند از سرمایه‌داران چینی بخواهد که فلان کالا را که با هزینه‌ی یک دلار در آمریکا تولید می‌شود، در چین با یک سنت یا حتی کمتر از یک سنت تولید کنند.

بحران کنونی سرمایه‌داری، از کارکرد ذاتی آن برخاسته است. تبیین‌هایی که معتقدند این بحران مربوط به بحران ساختارهای مالی آمریکا یا اشتباه

تصمیم‌گیران اقتصادی آمریکا در رابطه با وام‌های مسکن "ساب پرایم"؛ یا نتیجه‌ی سیاست‌های نئولیبرالی اتخاذ شده از سوی بریتانیا و آمریکا در دوران تاجر و ریگان است، در واقع نمی‌خواهند یا نمی‌توانند اصول اساسی سرمایه‌داری که در حقیقت منبع این بحران و فجایع انسانی ناشی از آن است، زیر سؤال ببرند. آنان به قوانین عمومی کارکرد سرمایه‌داری نمی‌نگرند و امیدوارند راه‌حلی در چارچوب سرمایه‌داری پیدا شده و تضادهای سرمایه‌داری و اثرات مخرب و جنایت بار آن را تعدیل یا حل کند. آنان مایلند مبارزه با سرمایه‌داری را به مبارزه با "نئولیبرالیسم" و "مبارزه با طمع وال‌استریت" تقلیل دهند و راه‌حلی مانند "بازگشت به دولت رفاه" و "سرمایه‌داری دولتی" را مؤعظه می‌کنند. اما این ناممکن است. این بحران، بار دیگر به‌طور تکان‌دهنده و بیدار کننده‌ای به بشریت اعلام کرد که **تکلیف نه اصلاح سرمایه‌داری بل که خلاص شدن از شر این نظام است که در فراز و فرودش اکثریت مردم جهان را قربانی می‌کند.** نظام

سرمایه‌داری با اجتماعی کردن بی‌سابقه‌ی تولید و ایجاد وفور، زمینه‌های گذر بشر به یک نظام اجتماعی برتر یعنی نظام اجتماعی کمونیستی را فراهم کرده است. همین ضرورت و امکان، انجام انقلاب کمونیستی در سراسر جهان و رهایی بشریت را به تکلیف اصلی پرولتاریا تبدیل کرده است.

در پرتو چنین تحلیلی لازم است که به موانع و کمبودهای اساسی سیاست حاکم بر جنبش اوس اشغال‌وال‌استریت در برخورد به بحران کنونی سرمایه‌داری



آمریکا (و جهان) اشاره کرد.

نگاهی از درون و ملموس به جنبش اشغال‌وال‌استریت

برای آشنایی بیشتر و ملموس‌تر با اوضاع حاکم بر شرایط داخلی و بین المللی به‌تر است که به چند نکته‌ی کلیدی از قول سخنان یکی از جوانان رادیکال شرکت‌کنندگان در جنبش واس (اشغال‌وال‌استریت) که در یوتیوب تحت عنوان: «هیچ‌کس نمی‌تواند لحظه انقلاب را پیش‌بینی کند»!^۴ اشاره شود:

"به جهان می‌نگرم و می‌بینم: آمریکا ۷۰۰ پایگاه نظامی در جهان دارد. به جهان می‌نگرم و می‌بینم: ماهانه به‌طور متوسط ۵۰۰۰ تن از مردم بی‌گناه در عراق به‌خاطر تجاوز نظامی آمریکا، تار و مار شده است؛ و می‌بینم، دولت جنگ‌سالار آمریکا بیلیون‌ها دلار به دیکتاتورها برای ساختن ارتشی عظیم کمک نظامی می‌کند. به آمریکا و جهان می‌نگرم و می‌بینم: که جمهوری‌خواهان و دمکرات‌ها در یک جا ایستاده‌اند. من دمکراسی واقعی را نمی‌بینم و صدای مردم را نمی‌شنوم.

بالاخره باید به پا برمی خیزیم و بلند می شدیم که شدیم.

خیزش مصر یک مدل و یک دینامیک است، آیا از طرف ما اشغال کنندگان وال استریت زمان درستی برای برپا خواستن و مقاومت انتخاب شده است؟ آیا لحظه درستی است؟ آیا این وقت مناسبی است؟ هیچ یک از این‌ها را نمی‌توان به درستی پیش‌بینی کرد. ما می‌بینیم که زمانی که مردم برای یک روز می‌آیند و راه‌پیمایی می‌کنند، چه اتفاقی می‌افتد. ممکن است این فرصتی برای شیوه نوین، برای یک انتقال قدرت نوین باشد که بر مبنای آن واقعاً مردم با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و برای هم واقعاً دل بسوزانند. همان گونه که اشاره کردم در هر صورت حق ما پایمال شده است و از هر طرف کلک خورده‌ایم و کلاه سرمان رفته است، چیزی نداریم که از دست دهیم، بنابراین ارزش آن را دارد که قدمی در این راه برداریم."

به نکات مطرح شده از طرف این جوان رادیکال نسل‌نویین آمریکا باید جنگ امپراتوری آمریکا و قدرت‌های امپریالیسم غربی برای تحمیل سلطه‌اش به افغانستان، و عراق و لیبی و سراسر جهان را اضافه کرد و بر این متن باید قحطی و گرسنه‌گی میلیون‌ها انسان را در سراسر جهان که از طرف نظام امپریالیستی جهانی تحمیل گشته است و همچنین خشونت روزانه پلیس را که در جای جای آمریکا برای مقابله با هرگونه حرکت عدالت‌خواهانه جریان دارد را به وضوح دید. تخریب روزانه‌ی محیط‌زیست و هم‌چنین قتل‌عام دولتی آمریکا در اعدام زندانیان به خصوص زندانیان بی‌گناهی که اسناد بی‌شماری در بی‌گناهی‌شان وجود دارد، را نباید فراموش نمود. وام‌های دانشجویی که شرکت‌های وام دانشجویی تحت کنترل و انحصار بانک‌ها و دولت آمریکا می‌باشد و کمر دانشجویان زیر این قروض شکسته است را نباید فراموش کرد. قروض وام دانشجویی، روی هم ۱ تریلیون (۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) برابر با ۱۰۰۰ میلیارد دلار) کل بدهی دانشجویان در سراسر آمریکا را تشکیل می‌دهد.^۵

بر این متن باید به پشتیبانی لجام گسیخته و علنی دولت امپریالیستی آمریکا از دولت صیهونیستی اسرائیل و کمک‌های نظامی و پایمال کردن حقوق فلسطینیان در تعیین سرنوشت خویش، اشاره کرد. این‌ها از جمله بی‌عدالتی‌هایی هستند که منبع اصلی آن سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی جهان تحت رهبری امپریالیسم آمریکا به عنوان مجری اصلی این سیستم است.

۲- ترکیب جنبش اوس چیست؟

جوانان "دماسنج" بی‌عدالتی‌های تحمیل شده در جامعه از طرف قدرت سیاسی حاکم هستند و اول از همه واکنش نشان می‌دهند و دست به عمل می‌زنند. جنبش اوس از بخش‌های مختلف زنده‌گی اجتماعی - اقتصادی بر آمده است. ساختار اصلی این جنبش را نسل نوین جوان اوایل ۲۰ سال تشکیل می‌دهد. ولی این جنبش بسیار فراگیر است و منشاء طبقاتی شرکت‌کنندگان در آن از کلیه اقشار و طبقات درون صف خلق با خواست‌های مختلف و سطح تجارب مختلف تشکیل گردیده است. از

جوانان بی‌کار و دانشجویان ناامید از آینده که در اوایل بیست‌سالگی‌شان می‌باشند، تا کارگران و سربازان سابق جنگ ویتنام، سربازان و فعالین مترقی و انقلابی علیه جنگ افغانستان و عراق، فعالین جنبش زنان، فعالین جمعیت بی‌خانه‌مان‌ها (هوم لس - کارتن خواب‌ها)، بی‌کاران، نویسندگان، شعراء، آموزگاران مدارس، اساتید دانشگاه و زنان و مردان پیر و سال‌خورده و ... به این جنبش پیوسته‌اند. در این جا قطعاً باید اشاره کرد که تشکل‌های کارگری و حضور متشکل کارگران در این مبارزه ابتکار عمل را در دست نداشتند و عمدتاً نیروهای جوان بدنه‌ی اصلی جنبش هستند.

یکی از زنان جوان سفیدپوست با قیافه‌ی شسته و رفته شرکت‌کننده در جنبش اوس که در اوایل ۲۰ سالگی‌اش است می‌گوید: "زمانی که من به آینده زنده‌گی خود فکر می‌کنم، این ایده که من سراسر زنده‌گی‌ام باید صرف بازپرداخت بدهی‌ام شود، بسیار ترسناک است."

آن‌ها می‌بینند که علیرغم ثروت سرشار موجود در آمریکا در حال تقلا کردن و مبارزه‌اند، شغل داریم و حتا کاری برای گذران ایام پیدا نمی‌کنند، و این بیان‌گر آن است که دیگر حتا طبقه‌ی متوسط آمریکا هم نمی‌تواند در این رکود اقتصادی دوام بیاورد.

۳- اهداف این جنبش

وبلاگ جنبش اوس یکی از اهداف خود را چنین توضیح می‌دهد: "مانند برادران و خواهران‌مان را در مصر، یونان، اسپانیا و ایسلند در نظر داریم از تاکتیک انقلابی بهار عربی؛ اشغال جمعی، برای بازگرداندن دموکراسی در آمریکا استفاده می‌کنیم. ما هم‌چنین برای رسیدن به اهداف خود و به‌خاطر حفظ حداکثر امنیت، تمامی شرکت‌کنندگان را به عدم‌خشونت و شیوه‌ی مسالمت‌آمیز تشویق می‌کنیم ... جنبش اشغال‌وال استریت، جنبش مقاومت بدون رهبری می‌باشد و از مردمی با رنگ‌های (سیاه، سفید، سرخ، قهوه‌ای و زرد)، جنس و اهداف سیاسی مختلفی تشکیل شده است. نقطه مشترک همه‌ی ما این است که ما ۹۹ درصدیم که دیگر تحمل طمع و فساد یک درصد را نخواهیم کرد."

اهداف این جنبش در یک بیانیه‌ی ۲۷ ماده‌ای در وب‌سایت رسمی جنبش اوس توضیح داده شده و با رأی اکثریت به توافق رسیده است.^۶ از جمله خواست‌های این جنبش لغو اعدام توسط دولت در سراسر آمریکا (خواست شماره ۱۰)، پایان دادن به قانون پترویت اکت (خواست شماره ۱)^۷، پایان دادن به تبعیض‌نژادی، لغو تبعیض جنسی و دست‌مزد مساوی برای زنان (خواست شماره ۱۵)، بهداشت رایگان و آموزش رایگان از مهد کودک تا آخر دوره‌ی دانشگاه (خواست شماره ۱۲)، بازگرداندن دموکراسی به دولت (خواست شماره ۱۹) و دیگر درخواست‌ها در زمینه‌ی مالیات، محدود کردن قدرت لابی‌ها و ... می‌باشد.

در میان خواست‌های جنبش اوس، هشت خواست مشخصاً خطاب به گنکره و از مجلس نمایندگان آمریکا تقاضا شده است.

این خواسته‌های هشت‌گانه جنبش اوس در کلیت خویش تقاضا از مجلس نمایندگان آمریکا (کنگره) برای به رأی گذاردن و رأی مثبت دادن به قوانین نوینی در رد قوانین فعلی (که در قانون اساسی آمریکا موجود است) می‌باشد که از دید جنبش اوس "به‌طور مستقیم بر شدت بحران مالی در سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ کمک کرده است" و یا باعث از میان رفتن پروسه‌ی دموکراسی (که از نظر جنبش اوس، "صدای مردم شنیده نمی‌شود")^۸ شده است.

ایالت جورجیا در سال ۱۹۸۹ به‌طور غیرقانونی در دادگاه محکوم شد و با وجود شواهد زیاد مبنی بر بی‌گناهی در قتل یک پلیس به کیفر اعدام محکوم شده بود) راه انداختند که با حمله‌ی وحشیانه پلیس نیویورک چند نفر از آنان دستگیر شدند.

یکی از تظاهرات‌کنندگان جوان از تجربه‌ی خود در روز سوم مبارزه‌ی خویش در این جمع می‌گوید: "به‌وسیله‌ی پلیس و مأموران مخفی سؤال و جواب و بازخواست شدم. آن‌ها خواستند مرا بترسانند تا جا بزنم و این‌جا را ترک کنم ولی من بعد از ۵ روز هم چنان این‌جا هستم و تا آخر خواهم ماند.

هیچ چیز و هیچ مقامی نمی‌تواند در عزم ما خدشه‌ای به‌وجود آورد."

سپس در روز شنبه ۲۴ سپتامبر بار دیگر صف صدها نفری جنبش اوس مورد حمله‌ی وحشیانه پلیس نیویورک (ان.وی.پی.دی.) قرار گرفت. "الارت نت" آن را چنین توصیف می‌کند: "صبح روز شنبه گروهی از تظاهرکننده گان از این اردوگاه (مقر جنبش اوس) - خارج از پارک - تجمع کردند و اقدام به راه‌پیمایی به طرف میدان اتحاد (یونیون اسکور) نمودند. ۱۰۰ نفر از آنان دستگیر شدند. پلیس به تظاهرکننده‌گان مسالمت‌جو اسپری فلفل زد و آنان را به زمین کوبید و به آن‌ها یورش برد. موی زنی را چنگ زدند، برای کتک زدن و دستگیری جوانان به طور خشونت‌آمیزی از روی سنگر خودشان پریدند و زمانی که هر چه خواستند گفتند و انجام دادند؛ کارشان



تمام شد و به‌طور پیروزمندانه‌ای شروع به نیشخند زدن و شادی کردند! این همان خشونت و بی‌رحمی است که دیکتاتورهای خاورمیانه علیه مردم غیرنظامی اعمال می‌کردند و در آن زمان مقامات آمریکایی آن را محکوم می‌نمودند در حالی که خود آن‌ها مرتکب اقدام به چنین ظلم و ستم هولناکی در این‌جا - آمریکا - شده‌اند."

حمله پلیس به تظاهرکننده‌گان روز شنبه به‌جای تضعیف روحیه‌ی اشغال‌گران یک آموزش بود، یکی از زنان جوانی که در آن روز دستگیر شده بود بعد از آزادی گفت: "آن‌ها برای فشار آوردن به ما در ترک این‌جا به بیش از اسپری فلفل نیاز دارند." روز یکشنبه یک بنر بزرگ در پارک زکوتی بالا رفت: "سرمایه‌داری یک انحصار خشونت‌آمیز است." که این نشان می‌دهد مردم درگیر این جنبش با سؤالات اساسی و واقعی درگیرند: "چرا پلیس این کار را کرد؟ آیا ما حق اعتراض کردن را نداریم؟"

۴- پلیس ابزار دولت برای سرکوب ستم‌دیده‌گان و استثمارشونده‌گان

از ابتدای شروع این جنبش در ۱۷ سپتامبر، پلیس فاشیست نیویورک اعلام کرده است که افرادی که کار و ارتباطی با وال استریت ندارند، نمی‌توانند از خط پلیس بگذرند. پلیس با استفاده از اسپری فلفل و باتوم به تظاهرات‌کنندگان حمله و آنان را دستگیر کرد. این بازوی نظامی و پیش برنده دیکتاتوری طبقات سرمایه‌داری - امپریالیستی آمریکا (برقرارکننده نظم و دموکراسی برای بورژوازی آمریکا) علیه اکثریت زحمت‌کشان و طبقه‌ی کارگر آمریکا اعلام کرده است که "آماده است که با هرگونه کار خلاف قانون شدیداً برخورد کند!"

به‌قول یکی از جوانان جنبش اوس "هیأت حاکمه‌ی آمریکا با وجود آن‌که به ظاهر چشم و گوش خود را به این جنبش بسته است و تمام رسانه‌های "عمومی" چه روزنامه‌ها و چه رادیو و تلویزیون‌ها اساساً بعد از ۱۱ روز از انتشار

هرگونه خبری در مورد این جنبش جوانان خودداری کرده‌اند، ولی چهار دانگ حواس آن‌ها به این جنبش است و چهارچشمی آن را از نزدیک دنبال کرده و می‌پایند. مثلاً شهردار نیویورک که خیلی سعی می‌کند به ظاهر مثل آقای مبارک یک دیکتاتور نباشد ولی در شهر با چالش بزرگی روبه‌رو شده و آن‌هم جنبش اشغال وال استریت ما جوانان است. او خیلی می‌خواهد سعی کند که دیکتاتور نباشد و می‌گوید اگر ما می‌خواهیم به سرنوشت بن‌علی در تونس و حسنی مبارک در مصر دچار نشویم بالاخره باید برای این جوانان کار و شغلی پیدا کنیم. اما او این را می‌گوید ولی مانند دوستان سرنگون شده‌اش مهار نیروهای وحشی خود-پلیس نیویورک- را برای تار و مار کردن ما رها می‌کند.

در پنجشنبه ۲۲ سپتامبر چند صد نفر از جنبش اوس و بسیاری دیگر در خیابان‌های مرکز منهن تظاهراتی در اعتراض به قتل عمد و غیرقانونی دولتی (اعدام) تروی دیویس (جوان سیاه‌پوستی که با دسیسه‌ی پلیس

۵- نقطه عطف در شکستن بایکوت رسانه های دولتی به چالش کشیدن دموکراسی یک در صدی در جهان

از آغاز جنبش اوس رسانه های خبری غالب (مین استریم مدیا)، روزنامه ها، رادیو و تلویزیون که بخشی از جناح های مختلف هیأت حاکمه آمریکا را تشکیل می دهند، به خاطر این که این جنبش پایه نگیرد و به شهرهای دیگر سرایت نکند پوشش خبری آن را مورد بایکوت شدید قرار دادند. اما سکوت و بایکوت سراسری رسانه های غالب در روز شنبه ۱ اکتبر بالاخره در مقابل عزم و شور جوانان جنبش اوس واژگون شد! زمانی که بیش از ۷۰۰ نفر از آن ها توسط پلیس نیویورک دستگیر شدند. این دستگیری گسترده توسط پلیس باعث شد تا ساعت ها پل بروکلین بسته مانده و عبور و مرور بر روی آن متوقف شود. پلیس تظاهرکننده گان را از مسیر خود منحرف و در دام خود گوشه گیر کرد و وحشیانه به آن ها حمله کرد.

یکی از این تظاهرکننده گان در مورد برنامه از پیش طرح شده پلیس نیویورک می گوید: "آن ها با لباس ضدشورش آمده بودند و بدون هیچ دلیلی مردم را با باتوم می زدند. آن ها مردمی را که در جلوی صف بودند بیرون می کشیدند. هر کس که سیاه پوست بود را فوراً بر زمین می زدند. اگر صورت تان پوشیده بود و یا حتا دستان تان را به نشانه صلح بالا می بردید، شما را به زمین می انداختند."

بسته شدن عبور و مرور پل بروکلین نقطه عطفی در شکستن سکوت و بایکوت رسانه های هم سوی دولت شد.

عزم راسخ پیشروی این جنبش موجب شد که این جنبش از نیویورک به شهرهای دیگر آمریکا سرایت کند. چند روز پس از این واقعه تظاهرات دیگری در حمایت از جنبش اوس نیویورک در شهرهای بوستون، شیکاگو، سان فرانسیسکو و لوس آنجلس برپا شد.

شکست سکوت رسانه های غالب با سیاست پوشش آن همراه با تحریف این جنبش تعویض شد. از این پس رسانه ها یا آن را "جمع بی کارانی که در مقابل وال استریت حال می کنند" (فاکس نیوز) خواندند یا آن را "ضد آمریکایی" و "ضد پترویت" که با ریختن آب به آسیاب القاعده و تروریست ها با آن ها هم دلی می کنند، خواندند. رادیو تاک شوهای محافظه کار و فاشیستی مثل راش لیمبا، شان هنتی و نیل پورتر را پخش می کرد که جوانان را عده ای بچه بی تجربه که نمی دانند چه می خواهند، تنبل هایی که اهل کار نیستند و خواهان از بین بردن موقعیت آمریکا و آن چه که آمریکا آن را در جهان نمایندگی می کند - "آزادی و دموکراسی" - خواندند، آن ها جوانان را عده ای از مخالفین "مالکیت خصوصی" که کمونیست ها در میان شان رسوخ کرده اند، معرفی می کنند که خود نشانه ی بیم هیأت حاکمه ای آمریکا از خطرات بالقوه ای این جنبش است.

با پژواک شعار ۹۹ درصد از استثمارشوندگان در مقابل یک درصد طبقه ی سرمایه داری در جای جای آمریکا و جهان، قطب بندی و پولاریزه سیون جامعه به شدت و سرعت هر چه تمام تر در حال شکل گیری است. ظرف سه دهه ی گذشته با توسعه ی گلوبالیزاسیون و فروپاشی شوروی و پیروزی رهروان

سرمایه داری در چین سوسیالیستی، نظام سرمایه داری توانست خود را "فاتح" جهان و اراده ی ۹۹ درصد جا زند. اگر ۳ دهه از تعرض سرمایه داری جهانی علیه رادیکالیسم و خط انقلابی این نیروها در هر کجای جهان به عنوان یک در صدی های مزاحم و شکست خورده در توپ خانه ایدئولوگ ها و روشن فکران طرفدار سرمایه داری دایماً مورد ضرب قرار می گرفتند و ایزوله می شدند، امروزه دیگر آتش این توپ خانه از رمق افتاده است و ستم دیده گان و استثمارشونده گان جهان در مقابل آن سنگر گرفته و اعلام کرده اند، نه! شما یک در صدی ها نماینده ی منافع و سخنگوی ما نیستید. ما ۹۹ درصدیم و این طرف خط و نظم جهانی سرمایه داری قرار داریم و شما سرمایه داران جهان یک درصدید و در راستای منافع سیستم خود بر متن سرمایه داری جهانی در جهت مخالف ما قرار دارید. به این ترتیب هر کس و هر گروه اجتماعی با منافع طبقاتی خاص خویش باید موضع خود را روشن کند که به کدام طرف این معادله تعلق دارد؟ هیأت حاکمه ای آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نیست!

۶- جناح های مختلف هیأت حاکمه آمریکا و جنبش اوس

جناح های مختلف هیأتی حاکمه آمریکا برای مهار کردن این جنبش مشغول سبک و سنگین کردن اوضاع و مانور دادن می باشند. هر یک از جناح های مختلف هیأت حاکمه بر متن انتخابات ۲۰۱۲ ریاست جمهوری آمریکا و به خصوص کاندیدهای جناح جمهوری خواه که خطر بالقوه ای این جنبش را احساس کرده اند مجبور شدند که موضع خود را در قبال آن روشن کنند. هر چند به طور کلی جمهوری خواهان مخالف سرسخت این جنبش اند و آن را از همان ابتدا محکوم کردند، اما بخشی از این جناح خواهان کنترل جهت آن و موج سواری بر این جنبش اند.

در عین حال دمکرات ها به خاطر پایین آمدن افکار عمومی و در صد تأیید کنندگان باراک اوباما (طبق گزارش منابع مختلف چنین تأییدی بین ۳۵ تا ۴۱ در صد گزارش شده است. چنین رکودی در تأیید عملکرد او به عنوان رئیس جمهور، یک رکورد برای او و دمکرات ها محسوب می شود) که با شعار "تغییر اوضاع" در انتخابات ریاست جمهوری قبلی بر موج نارضایتی مردم از استراتژی نظامی جنگ و اشغال افغانستان و عراق، بر اوضاع نابسامان اقتصادی و مخالفت بخش زیادی از آن ۹۹ درصد از مردم با روند غالب بر نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سوار شد و امروزه با دو پهلو گویی خواهان سوار شدن بر امواج این جنبش اند. حزب دمکرات بعد از دستگیری ۷۰۰ نفر از جنبش اوس، از بازوان کارگری تحت کنترل خویش - اتحادیه های زرد کارگری آمریکا که تحت رهبری و نفوذ این حزب هستند - خواست که در این جنبش حضور فعال داشته باشند!

رهبران "حزب میهن پرستان چای" (تی پارتی پتریاتز) که جنبش اوس را خطری در برابر موجودیت و در مقابل اهداف فاشیستی شان می دیدند به شدت مخالفت خود را با این جنبش اعلام کردند. این حزب موجودیتش را بر مبنای "بازگشت به اصول پیش گذاشته شده از طرف پدرانی که بنیان گذار آمریکا بودند" گذارده است. مگر این اصول چیزی به جز سیستم اقتصاد بازار آزاد سرمایه داری است؟!

به همین خاطر مارک میکسر یکی از بنیان‌گذاران "تی پارتی" اعلام کرد که معترضین اشغال‌وال استریت در نیویورک و واشنگتن و دیگر شهرهای آمریکا "اصول بنیادی کشور را وقیحانه رد می‌کنند." (واشنگتن تایمز ۱۰ اکتبر ۲۰۱۱) این روزنامه هم‌چنین به نقل از جودسون فیلیپس سخن‌گوی این حزب بعد از این که "رسانه‌های جریان اصلی" بایکوت و سکوت‌شان را در مورد جنبش اوس شکستند می‌گوید: "رسانه‌های جریان اصلی (منظور رسانه‌های مرتبط با قدرت دولتی حاکمند) در صندوق عقب جمعیت اشغال‌وال استریت قرار دارند و تظاهرات چپ نوپا را در نور مثبتی به چرخش در می‌آورند." در عین حال هرمن کین این میلیونر سیاه‌پوست و رئیس کل سابق شرکت بزرگ "گادفادرز پیتزا" که نامزد "تی پارتی" برای ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ است، سرسخت‌ترین حمله‌کننده و منتقد جنبش اوس در مناظره‌های تلویزیونی در بین کاندیداهای جمهوری خواهان بوده است؛ و معتقد است که این واقعاً "ضد آمریکا" است که افراد متشکل در گروهی هم‌چون اشغال‌وال استریت از "موفقیت مالی افراد دیگر عصبانی شوند." او در مقابل جنبش اوس که از جمله به اوضاع وخیم بی‌کاری ۴۴ درصد از شهروندان آمریکا اعتراض می‌کنند گفت "هیچ‌کس برای پیدا کردن شغل به شما مدیون نیست. دلیل این‌که شما ثروتمند نیستید، به این خاطر است که شما آن‌چه را باید برای پولدار شدن انجام دهید، انجام نداده‌اید." (واشنگتن تایمز همان تاریخ). به عبارت دیگر این سرمایه‌دار خطاب به جنبش اوس می‌گوید که "اگر آن‌چه را برای پول‌دار شدن انجام دهند"، یعنی به تکیه کنند و سرمایه‌داری را بازتولید نمایند، می‌توانند بخشی از یک در صدی‌ها شوند! او عملاً می‌گوید که یا به یک در صدی‌ها بپیوندید یا اجازه اعتراض و تظاهرات را ندارید! به این ترتیب او تأکید می‌کند که دموکراسی در جامعه‌ی سرمایه‌داری آمریکا فقط از آن ۱٪ است و نه ۹۹٪.

معادله ۹۹٪ با ۱٪ برابر نیست؛ یک معادله‌ی نابرابر اما حل‌شدنی است!

این معادله ناعادلانه‌ی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به‌زودی از هم خواهد پاشید. پیشرفت هیچ جنبشی و هیچ شورش عادلانه‌ای در حالت سکون و درجا زدن میسر نیست. در تاریخ جوامع بشری انقلاب و ضد انقلاب همواره برای به انحراف کشیدن جهت آن و غصب نتایج جنبش‌های اجتماعی در جنگ بوده‌اند. این نبرد گاهی آهسته و بی‌صدا و گاهی لجام گسیخته و سریع عمل می‌کند. جنبش عادلانه اوس نیز از این قاعده مستثنی نیست. اما این که چه‌گونه و از چه طریقی؟ ارتباط دارد با ...

بادبان نیمه افراشته این کشتی به کدامین جهت بالا خواهد رفت؟

تصمیمات جنبش اوس در مجمع عمومی گرفته می‌شود. این مدل تصمیم‌گیری بر مبنای سنت تصمیم‌شورایی و از میدان تحریر قاهره اقتباس شد. مجمع عمومی بر آمدی از دو دیدگاه و برنامه‌ی سیاسی متفاوت را در خود منعکس می‌سازد. آینه منعکس‌کننده برنامه رفرمیسم بورژوازی و رادیکالیسم چپ انقلابی است.

در اعماق این جنبش مبارزه‌ی حادی برای پیشروی و گسست از چارچوب تنگ افق بورژوازی رفرمیسم در جریان است. در مجمع عمومی این جنبش بین طرفداران دیدگاه و برنامه‌ی رفرمیستی با برنامه و دیدگاه رادیکال و انقلابی مبارزه‌ای چالش برانگیز و زنده ادامه دارد. فرجام جنبش اوس از قبل نوشته نشده است و مبارزه بر سر انتخاب مسیر راهی که به ساختن جامعه‌ی نوین ختم شود هم‌چنان ادامه دارد. این‌که سرنشینان این جنبش بادبان اصلی کشتی خود در آب‌های پر تلاطم مسیر مبارزه را به کدام سمت و سو بالا کنند، ارتباط مستقیمی با فرجام این جنبش دارد. یا این جنبش بادبان مسیر خویش را به سمت و سوی هلاکت بار رفرم سیستم سرمایه‌داری می‌چرخاند یا به عکس به سمت مخالف و تعیین حرکت برای نیل به پیروزی قطعی و در هم شکستن نظام سرمایه‌داری و کسب قدرت سیاسی!

به‌قول یکی از سربازان سابق جنگ ویتنام شرکت‌کننده در این جنبش: "در هر مبارزه اولین سؤال این است که چه‌گونه می‌خواهیم و آیا اصلاً می‌خواهیم دشمن را شکست دهیم و پیروز شویم؟" هم‌اکنون قلب پر تپش این جنبش در نیویورک قرار دارد، اما در ادامه‌ی فراز و نشیب‌های آینده، این امکان هم وجود دارد که این مرکز ثقل جنبش به جای دیگر منتقل شود و شهر یا شهرهای دیگری پیش‌قراول ادامه‌ی حرکت رادیکال و انقلابی این جنبش شوند.

یا جنبش اشغال‌وال استریت یک جنبش بدون رهبری است؟ زنگ‌ها را به صدا در آوریم!

از ابتدای این حرکت مهم، گروه‌هایی همچون "اد باسترز"، "مجمع عمومی نیویورک" و "روز خشم آمریکا" ماه‌ها بود که با تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی هم‌چون تویتر، این تظاهرات را سازمان دادند و خواسته‌هایی را به پیش‌گذارند و پس از شکل‌گیری این جنبش خواسته‌ها و برنامه‌ی خویش را به میان شرکت‌کنندگان این جنبش بردند. این نشان می‌دهد که برخلاف ادعای سایت رسمی جنبش اوس، این جنبش آن چنان هم بی‌رهبر نمی‌باشد!!!

اما رهبری این جنبش از ابتدا تا کنون یک جریان هم‌گون، متجانس و یک‌دست نبوده و نیست. این رهبری و جهت‌گیری‌اش دائماً در حال عوض شدن و پوست انداختن است. به‌خصوص که مجمع عمومی آن بسیار ناهم‌گون و نامتجانس است.

بنابر این نباید این نکته را از یاد برد و نیاز است که بر آن تأکید به‌سزایی شود که گزینه جنبش "بی رهبر" از طرف هر جریانی که اعلام شود هم خلاف واقع و هم بسیار مخرب است! طرح چنین مسأله‌ای به ضرر توده‌های تحت ستم و استثمار است. خاک پاشیدن به حقیقت حاکم بر این جنبش است و باید زنگ خطر در مورد ادعای چنین مسأله‌ای را در میان توده‌های درگیر مبارزه هر جنبش توده‌ای برحقی به صدا در آورد و نقاب را از چهره‌ی جریان و یا جریاناتی که چنین ادعایی می‌کنند به در آورد.

نیاز این جنبش به کدام رهبری

نکته مهم این است هر چند که سرانجام جنبش اوس با تمامی تناقضات درونی‌اش ناروشن است، اما این جنبش بالقوه از این شانس برخوردار است که بتواند جهت صحیح و انقلابی را انتخاب کند و بادیان و سکان خویش را به طرف یک تغییر رادیکال و ماهیتاً متفاوت، یک انقلاب کمونیستی و محو ۴ کلیت در جامعه سرمایه‌داری - امپریالیستی آمریکا تنظیم نماید.

در هر جنبشی نیروهای طبقاتی مختلف و رهبری آن، برنامه و نقشه‌هایی را که با منافع‌شان انطباق دارد به جلو می‌گذارند. بخش‌های مختلف جامعه در جستجوی رهبری هستند.

با یک نگاه به تجارب جنبش‌های بهار عربی، بهار خاورمیانه، آفریقای شمالی، بهار آمریکای شمالی، اروپا و به یک کلام از سر شکفتن غنچه‌های بهاری مبارزات سراسر جهان، امروزه دیگر در جنبش‌های هر گوشه‌ی جهان دیگر به هیچ وجه سؤال این نیست که رهبری یا بدون رهبری! نه، سؤال این است که چه نوع رهبری؟ در خدمت چه اهدافی؟ با استفاده از چه روشی برای دستیابی به آن اهداف؟ و زمانی که یک رهبری واقعاً انقلابی و کمونیستی وجود ندارد، تاریخ بارها نشان داده است که توده‌ها بازنده‌گان نبرد سرنوشت‌سازی‌اند که آن را شروع نموده‌اند و مردمی که شدیداً تحت ستم و استثمارند و کسانی که در آرزوی تغییر اساسی‌اند، کنار گذارده می‌شوند و مورد خیانت واقع می‌شوند.

بدین خاطر است که انقلابیون واقعی آمریکا با این مبارزه همراهند و وظیفه‌ی خود را در قبال این جنبش چنین بیان کرده‌اند: "در هر نقطه‌ای، انقلابیون باید با مردم درگیر رهایی و به‌طور گسترده‌تری در جامعه مشغول کار معنی‌دار برای کمک به ایجاد جنبش برای انقلاب شوند ... مردم باید در مورد تغییر تفکر در میان مردم و تحولات در جهان تا آنجا که می‌توانند پیاموزند.

نسیم تازه‌ی جنبش اشغال وال استریت که در سراسر جهان در حال وزیدن است، نیاز دارد به یک باد پایدار، جهت‌دار و گسترده تبدیل شود تا زمینه‌ساز ظهور جنبش انقلابی‌ی باشد که به محو دهشت‌های سرمایه‌داری - امپریالیستی پایان دهد و ساز و کار ایجاد یک جهان کاملاً نوین را محقق سازد. ■

۲۴ اکتبر ۲۰۱۱ مصادف با ۲۸ مهر ۱۳۹۰

منابع و توضیحات:

- ۱- <http://newyork.ibtimes.com/articles/215511/20110917/occupy-saturday-protest-hm-wall-street-new-york-gil-scott>
- ۲- <http://www.youtube.com/watch?v=gXVV12-B3EU&feature=related>
- ۳- ژرارد دومینیل، اقتصاددان و پژوهش‌گر "مرکز ملی پژوهش‌های علمی" در فرانسه است. وی همراه با دومینیک لوی مقاله‌ای در شماره اوت ۲۰۰۸ نشریه لوموند دیپلماتیک با عنوان "مسیر غیر قابل دوام مالی" نگاشته است.

تحلیل‌گران نشریه "لوموند دیپلماتیک" در این زمره اند. ژرارد دومینیل در سمینار ماتریالیسم تاریخی، تحلیل‌هایی ارائه داد که تزه‌ای پایه‌ای‌اش را این‌طور می‌توان خلاصه کرد: "نئولیبرالیسم" متأخرترین فاز سرمایه‌داری است؛ نئولیبرالیسم، یک رژیم (حاکمیت) اقتصادی و سیاسی است؛ این بحران ریشه در سوخت و ساز اساسی یا ساختارهای اساسی سرمایه‌داری ندارد بل که بحران آخرین فاز سرمایه‌داری است که سرمایه‌داری را "مالی" کرده است. به اعتقاد وی، مقوله‌های مارکسیستی مانند "گرایش نزولی نرخ سود" و "بحران انباشت" نمی‌توانند این بحران را توضیح دهند. (به واژه‌نامه رجوع کنید). او می‌گفت: در آمریکای لاتین می‌گویند علت بحران "گرایش نزولی نرخ سود" است اما در فرانسه "جناح چپ" می‌گوید این بحران نتیجه‌ی سود بیش از اندازه یا صعود نرخ‌های سود است. وی تأکید کرد که با هر دوی این تبیین‌ها مخالف است زیرا به اعتقاد وی، این بحران نه بحران سرمایه‌داری در کل بل که صرفاً بحران ساختار مالی آن است که در نتیجه‌ی اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالی و پافشاری آمریکا در حفظ موقعیت تفوق جهانی‌اش به‌وجود آمده است. در توضیح این مسأله گفت: این بحران نه تنها از اتخاذ سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی ناشی شده، بل که به دلیل پافشاری آمریکا بر تداوم مسیر خود، تشدید یافته است. در واقع منظور وی از "نئولیبرالیسم" به مثابه یک رژیم سیاسی "تفوق طلبی آمریکا بر نظام سرمایه‌داری جهانی است. او مانند یک فرانسوی علاقمند به میهن امپریالیستی شکایت می‌کرد که چرا آمریکا بر اقتصاد سرمایه‌داری جهان تفوق داشته و اکنون نیز مصرانه می‌خواهد این موقعیت را حفظ کند!

در مقابل بحث‌های او باید بر دو نکته تأکید و پرتوافکنی کرد: یکم، سقوط بی سابقه‌ی بازارهای مالی جهان و رکود اقتصادی متعاقب آن، بازتاب یک بحران ساختاری است. به بیان دیگر، برخاسته از سوخت و ساز سرمایه‌داری است. سیاست‌های نئولیبرالی نیز برای حل موانعی که سوخت و ساز متعارف سرمایه در مقابل سرمایه پدید می‌آورد، اتخاذ شد. دوم، انباشت سرمایه در سطح بین‌المللی در خلاء و جدا از ساختارهای سیاسی جهانی صورت نمی‌گیرد. از جنگ دوم جهانی بدین سو، سلطه‌ی جهانی آمریکا، چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بوده است.

۴- Nobody Can Predict the Moment of Revolution (Occupy Wall Street)

<http://www.youtube.com/watch?v=OwWInp75ua0>
<http://www.nytimes.com/gwire/2011/09/06/06greenwire-solyndra-bankruptcy-reveals-dark-clouds-in-sol-45598.html?pagewanted=all>

۵- این رقم قروض تمام دانشجویان سراسر آمریکا بابت بدهی به شرکت‌های بزرگ (دولتی و خصوصی) که به دانشجویان وام تحصیلی می‌دهند، می‌باشد. این رقم از طرف "کانسیومر رپورت" آمریکا در ۹ جون ۲۰۱۱ انتشار یافت. مقایسه میزان بدهی دانشجویان نسبت به یک دهه‌ی قبل در آمریکا، با در نظر گرفتن فاکتور رکود اقتصادی ۴۷ در صد بیشتر است. در عین حال در آمریکا میزان بی‌کاری دانشجویان فارغ التحصیل دانشگاه‌ها بین سنین ۲۰ تا ۲۴ از ۵٫۸٪ در سال ۲۰۰۸ به ۸٫۵٪ در سال ۲۰۰۹ افزایش یافته است که بالاترین رقم بی‌کاری در میان دانشجویان فارغ التحصیل آمریکا است.

<http://news.consumerreports.org/money/2011/06/us-student-loan-debt-set-to-hit-1-trillion-already-outpaced-national-credit-card-debt.html>

۶- <https://occupywallst.org>
 ۷- قانون میهن‌پرستی (پتریوت اکت) آمریکا فرمان کنگره‌ی آمریکا بود که توسط جورج دبلیو بوش در ۲۶ اکتبر سال ۲۰۰۱ امضا و به قانون تبدیل شد. اصل این فرمان چنین است: اتحاد و تقویت آمریکا بر اساس اراده‌ی ابزارهای مورد نیاز برای استراق سمع کردن و جلوگیری کردن از اعمال تروریستی سال ۲۰۰۱

۸- مراجعه کنید به ۸ خواست جنبش اوس خطاب به مجلس نمایندگان آمریکا در لینک زیر:

Occupy Wall Street - Official Demands
<http://coupmedia.org/occupywallstreet/occupy-wall-street-official-demands-2009>

آیا شرکت‌ها سیستم را فاسد می‌کنند ... یا این که مسأله خود سیستم سرمایه‌داری است؟

ریموند لوتا

مترجم: م. همکار شورا

متن زیر پیاده‌سازی سردستی سخنرانی ریموند لوتا برای «وال استریت را اشغال کنیم!» در نیویورک در ۷ اکتبر است.

نام من ریموند لوتا است. تخصص من اقتصاد سیاسی است و از نویسندگان نشریه *انقلاب* هستم و برای ترویج «سنتر نوین کمونیسم» که توسط باب آواکیان انجام شده فعالیت می‌کنم.

«وال استریت را اشغال کنیم!» رُخ‌دادی بزرگ و تاریخی است. نسیم تازه‌ی مقاومت است. ما نه به یک جنایت بل که به جنایات بی‌شمار این سیستم معترضیم. «وال استریت را اشغال کنیم!» در حال پرتوافکنی بر سؤالات بزرگی در مورد منبع این جنایات است و این که چه‌گونه می‌توان یک جهان بنیادین متفاوت و بهتر را به ظهور رساند. و فضایی را برای مان آفریده که در مورد این مسائل حرف بزنیم! به این دلیل، از بودن در این‌جا بسیار خوش‌حالم.

عنوان سخنان کوتاه من این است: «آیا شرکت‌ها سیستم را فاسد می‌کنند یا این که مشکل خود سیستم سرمایه‌داری است؟»

شکی نیست که عصبانیت مردم نسبت به شرکت‌ها و بانک‌ها به‌حق است. نگاهی بکنید به کاری که سال قبل بریتیش پترولیوم در خلیج مکزیک کرد و بزرگ‌ترین فاجعه‌ی زیست‌محیطی تاریخ آمریکا را آفرید.

مردم به‌حق از دست بانک‌ها عصبانی‌اند. این بانک‌ها از عملیات مالی سودهای عظیمی بردند که نتیجه‌اش بیرون کردن میلیون‌ها نفر از خانه‌های‌شان بود، و زمانی که بوی گند و ام‌های ساب پرایم (بی‌پشت‌وانه) به مشام‌ش خورد وارد آتیه‌ی کالاهای غذایی شد و به این ترتیب باعث صعود قیمت اقلام خوراکی در سراسر جهان شد؛ که به گرسنگی و قحطی‌ی میلیون‌ها تن در جهان سوم منجر شد.

می‌دانید که اخیراً استیو جابز (Steve Jobs) مُرد و دارند در مورد او که چه‌قدر در دنبال کردن «رویای ناب‌گرایی‌اش پی‌گیر بود» قلم‌فرسایی کرده، و او را به عرش اعلاء می‌برند. در حالی که بدون وجود یک شبکه‌ی جهانی‌ی استثمر، نه آپل (Apple) در کار بود و نه استیو جابز. بدون وجود یک زنجیره‌ی تولیدی‌ی جهانی که از سیلیکان ولی (Silicon Valley) مدیریت می‌شود این‌ها آپل و استیو جابز نمی‌شدند. دارم در مورد تولیدکننده‌گان قراردادی مانند فاکسکان (Foxconn) صحبت می‌کنم که در چین آی‌فون (iPhone) و آی‌پد (iPad) را مونتاژ می‌کنند؛ در کارخانه‌هایی که کارگران را مجبور به کار ۶۰ ساعت در هفته در

کارخانه‌های آلوده به مواد شیمیایی خطرناک می‌کنند، در وضعیتی که کارگران از اولیه‌ترین حقوق محروم‌اند و گاه در نهایت ناامیدی دست به خودکشی می‌زنند.

شرکت‌ها و بانک‌ها بخشی از چیزی بزرگ‌تر هستند

اگر از کورپورسیون‌ها و بانک‌ها و آن‌چه می‌کنند متفریم و می‌خواهیم جلوی‌شان را بگیریم، باید به سیستمی که این‌ها بخشی از آن هستند نگاه کنیم. این‌ها بخشی از چیزی هستند که بزرگ‌تر از این‌هاست. بخشی از سیستم سرمایه‌داری هستند که طبق دینامیک‌های معینی کار می‌کند.

فکرش را بکنید: شرکت‌ها و بانک‌ها مرتباً تغییر می‌کنند، مرتباً خرید و فروش می‌شوند. مانند جی‌پی‌مورگان و چیس یا تکزاکو و شورون ادغام می‌شوند. در نتیجه‌ی رقابت و بحران ورشکسته می‌شوند. مانند لِمَن-برادرز وارد خط تولیدهای گوناگون شده یا از آن‌ها خارج می‌شوند. مانند اتفاقی که برای آی‌بی‌ام و پی‌سی افتاد، یا آپل که وارد قلم‌روی گوگل شد.

یک شرکت یا بانک ماورای ملی، با دارایی‌های جهانی، تجسم سیستم اقتصادی‌ای هست که ما تحت آن زنده‌گی می‌کنیم. شرکت‌های فرا ملی مانند توپوتا که اتومبیل مونتاژ می‌کند یا اکسون-موبیل که چاه نفت حفاری می‌کند، یگان‌های تولید و انباشت سود هستند. بانک‌ها یگان‌هایی هستند که از عملیات دوردست سودهای مالی را به حداکثر می‌رسانند. یک شرکت ابزاری است برای استثمر سازمان‌یافته‌ی کار مزدی؛ ابزاری است که به وسیله‌ی آن به بازارها نفوذ کرده و منابع زیرزمینی به چنگ آورده می‌شوند. مانند کمپانی‌های نفتی که به قطب می‌روند. این شرکت‌ها و بانک‌ها ابزار طبقه‌ی سرمایه‌دار برای تملک و کنترل است؛ اما، تنها ابزار آن‌ها نیست.

نکته‌ی من در آن است که این شرکت‌ها و بانک‌ها مَه‌ره‌هایی هستند بر روی صفحه‌ی شطرنج جهانی‌ی امپریالیسم سرمایه‌داری. البته تنها مَه‌ره-های آن نیستند؛ و این صفحه‌ی شطرنج، این میدان بازی‌ی بی‌رحم دارای قوانین بازی‌ی مشخصی است. اگر بازی‌گر بسکتبال مانند فوتبال توپ را با پا به انتهای زمین پرتاب کند کل بازی به هم می‌ریزد. پس نگاهی به این قوانین بازی‌ی سرمایه‌داری کنیم.

سرمایه‌داری طبق قوانین مشخصی عمل می‌کند:

قانون شماره‌ی یک: همه چیز کالا است و هدف هر کاری تولید سود است. در سرمایه‌داری هر چیزی که تولید می‌شود برای مبادله یا فروش است. برای این که فروش بروند باید مفید باشند. اما در اساس محرک و

انگیزه‌ی تولید هر چیزی - از خانه تا کامپیوتر و دارو و سوخت - سود است. و سود از استثمار میلیاردها انسان این گُره‌ی خاکی به دست می‌آید.

در سرمایه‌داری، محیط زیست - مانند جنگل‌های بارانی در **اکوادور**؛ جایی که **تکزاکو** دارد چاه نفت حفاری می‌کند - چیزی است که باید آن را به چنگ آورد و به خاطر سود غارت کرد. جنایت!

قانون شماره دو: تولید سرمایه‌داری تحت مالکیت خصوصی انجام می‌شود و فرمان «گسترش بیاب یا بمیر!» آن را به جلو می‌راند. **اکسون - موبیل و رویال داج شیل** یا **کِردی سوئیس و جی‌پی مورگان چیس** برای سهمی از بازار با هم می‌جنگند. آنان به دلیل حرص و آز شخصی به سوی بسط سرمایه‌گذاری‌ها و ارزان کردن هزینه‌های‌شان رانده نمی‌شوند، بل که به این دلیل به آن سو رانده می‌شوند که اگر بسط نیابند و برای شطرنج جنگ‌های‌شان مرتباً سودهای بیش‌تر انباشت نکنند نمی‌توانند سر خود را از آب بیرون نگاه داشته و بقاء یابند. اگر چنین نکنند به زیر رفته و بلعیده خواهند شد.

سر تا پای این نظام با رقابت رقم خورده است. بگش تا زنده بمانی! وقتی **بریتیش پترولیوم** در حال تمیزکردن نشت نفت در **خلیج مکزیک** بود هیچ یک از کمپانی‌های دیگر برای کمک به این کار تجارب و ابزار اقیانوس‌شناسی خود را در اختیارش قرار ندادند، زیرا می‌خواستند از این وضعیت به نفع خودشان بهره‌برداری کنند و مشاهده‌ی امکان بلعیدن **بریتیش پترولیوم** آب از لب‌لوجه‌ی **شیل و اکسون-موبیل** سرازیر کرده بود. این اجبار «گسترش بیاب یا بمیر!» منجر به شکل‌گیری یگان‌های قدرت‌مندتر و بزرگ‌تر سرمایه می‌شود.

قانون شماره سه: قانون شماره‌ی سه تلاش برای کنترل جهانی است. سرمایه‌داری یک سیستم جهانی است. در جهان شکاف بزرگی میان کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه هست. در این میدان بازی جهانی، شرکت‌ها و بانک‌ها برای نفوذیابی و کنترل جهانی حرکت می‌کنند. مانند شرکت‌های نفتی که در غرب آفریقا یا نیجریه حفاری می‌کنند. اما شدیدترین شکل رقابت، رقابت میان قدرت‌های جهانی است برای دستیابی به مواضع استراتژیک و ممتاز در مناطق و بازارها و به چنگ آوردن منابع. این رقابت به جنگ‌های تجاوزکارانه منجر شده است. مانند آن‌چه آمریکا در فیلیپین یا فرانسه در الجزایر کرد و یا آمریکا در تجاوز به عراق کرده است. و این رایش به سوی کسب سلطه و کنترل جهانی موجب دو جنگ جهانی شده است.

این‌ها قوانین سه‌گانه‌ی بازی است: سود کسب شده از استثمار کارگر، گسترش‌یابی یا مرگ، و رایش سلطه‌یابی جهانی.

در کتاب «پایه‌ها» که گزیده‌ای از سخنان **باب آواکیان** است، در بخش سرمایه‌داری امپریالیسم، به یک نقل قول واقعاً خوب برمی‌خوریم که می‌خواهم این‌جا نقل کنم: «امپریالیسم یعنی انحصارات و نهادهای مالی بزرگ که نظام‌های اقتصادی و سیاسی (و حیات مردم) را نه فقط در یک کشور بل که در سراسر جهان کنترل می‌کنند. امپریالیسم یعنی استثمارگران انگل‌صفت که به صدها میلیون مردم جهان ستم کرده و آنان را محکوم به فلاکت و صفا ناشدنی می‌کنند؛ سرمایه‌گذاران انگل‌صفت که با یک کلیک کامپیوتری میلیون‌ها نفر را به قحطی می‌رانند و ثروت عظیمی را از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر جابه‌جا می‌کنند. امپریالیسم یعنی جنگ؛ جنگ برای سرکوب مقاومت و شورش ستم‌دیده‌گان و جنگ میان دولت‌های امپریالیستی که با هم رقابت می‌کنند.



امپریالیسم یعنی رهبران دولت‌ها می‌توانند نابودی غیرقابل تصور و حتا نابودی کامل را از طریق فشار بر روی یک دگمه به بشریت تحمیل کنند. امپریالیسم مرحله‌ای از سرمایه‌داری است که تضادهای پایه‌ای‌اش به سطوح انفجاری عظیمی ارتقاء یافته است. اما امپریالیسم هم‌چنین به معنای آن است که جهان شاهد انقلاب خواهد بود. ستم‌دیده‌گان برخاسته و استثمارگران و عذاب‌دهنده‌گان را سرنگون خواهند کرد. و این انقلاب یک مبارزه‌ی جهانی خواهد بود برای محوکردن هیولای جهانی، امپریالیسم.»

(به نقل از «پایه‌ها» ۱:۶)

سرمایه‌داری و قدرت دولتی

ریشه‌ی سیستم سرمایه‌داری این قوانین اقتصادی هستند. اما این سیستم برای بقا و گسترش خود نیازمند قدرت دولتی است. آری! سرمایه خصوصی و در رقابت است. اما سرمایه‌داران یک کشور (مثلاً آمریکا یا فرانسه، روسیه و آلمان و غیره) دارای منافع مشترکی هستند. قدرت دولتی در فرانسه مدافع منافع مشترک استراتژیک سرمایه‌ی فرانسوی است؛ به هم‌چنین دولت ژاپن و روسیه و غیره.

طبقه‌ی سرمایه‌دار بر اقتصاد سلطه دارد. ابزار تولید اصلی مانند زمین، مواد خام و منابع دیگر، تکنولوژی و ساختارهای فیزیکی مانند کارخانه‌ها را کنترل می‌کند. حکومت بخشی از قدرت دولتی است که تحت کنترل طبقه‌ی سرمایه‌دار است. این‌که رئیس‌جمهور کی‌ست مهم نیست. اما این دولت نقش خاصی در جامعه بازی می‌کند. این دولت در دفاع از منافع این شرکت یا آن بانک عمل نمی‌کند، بل که در حفاظت و گسترش سیستم اقتصادی سرمایه‌داری و اداره‌ی کل جامعه به مثابه یک جامعه‌ی سرمایه‌داری عمل می‌کند. کارهای کلیدی دولتی کدام است؟

و اکنون مردم باید میان این که کرایه‌ی خانه‌ی خود را بدهند و یا هزینه‌ی درمان، یکی را انتخاب کنند و جوانان نمی‌دانند که آیا به عنوان انسان آینده‌ای دارند یا نه؟!

سخنان‌ام را با این سؤال آغاز کردم: آیا این شرکت‌ها هستند که سیستم را فاسد می‌کنند یا این که مسأله همانا خود سیستم سرمایه‌داری است؟ جواب‌ام این است که مسأله همانا سرمایه‌داری امپریالیسم است و ما برای آفریدن سیستم نوینی که شایسته‌ی بشریت باشد نیازمند دست‌زدن به یک انقلاب هستیم. ■



تظاهرات در حمایت از اوس - ۱۵ اکتبر ۲۰۱۱ برلین



تظاهرات در حمایت از اوس

۱۵ اکتبر ۲۰۱۱ شیلی



تظاهرات در حمایت از اوس - ۱۵ اکتبر ۲۰۱۱ ایتالیا (رم)

- مشروعیت استفاده از قوه‌ی زور را در انحصار خود دارد. برای سرکوب هرگونه مقاومتی که از پایین سربلند کند، از پلیس و دادگاه و زندان استفاده می‌کند. در دهه‌ی ۱۹۶۰ دیدیم که چه‌گونه حکومت برای درهم‌کوبیدن حزب **پلنگان سیاه** حرکت کرد. در همین نیویورک، پلیس معترضین ضد جنگ را دست‌گیر کرد و برای تمرین کنترل اجتماعی سالانه ۷۵۰ هزار جوان سیاه و لاتین را بازداشت و تفتیش کرده است.

- دولت مالیات می‌گیرد و برای ایجاد زیرساخت‌ها هزینه می‌کند؛ یک سیستم بانکی‌ی مرکزی را اداره می‌کند؛ برای استثمار نیروی کار قانون‌گذاری می‌کند؛ برای صنایع جدید یارانه می‌دهد؛ و با قدرت‌های دیگر وارد پیمان‌ها و قراردادهای می‌شود. تمام این‌ها به منافع سرمایه‌ی آمریکایی خدمت می‌کند.

- دولت آمریکا از یک امپراتوری جهانی حفاظت می‌کند. برای این کار ماشین نظامی‌ی عظیم و مرگ‌آوری را ساخته است و در ۱۰۰ کشور جهان قریب به ۷۰۰ پای‌گاه نظامی دارد که هدف‌اش تحمیل و تأمین شرایط سیاسی‌ی مساعد حال سرمایه‌گذاری و سرکوب مقاومت‌های مردم در دیگر نقاط جهان است.

- بخشی از عمل‌کرد و فعالیت دولت مشروعیت بخشیدن به سیستم است. در این راستا انتخابات برگزار می‌کند تا برای سیاست‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار «مهر تأیید مردم» را به‌دست آورد. همان‌طور که می‌دانید اسم‌اش هست «راضی کردن مردم تحت حاکمیت».

از زمان تأسیس این جمهوری و قانون اساسی، حکومت آمریکا و قدرت دولتی به طور منظم در خدمت به بسط و تحکیم بازار ملی عمل کرده است. حکومت و قدرت دولتی به‌طور منظم در حفاظت از سیستم حقوق مالکیت عمل کرده است. این سیستم حقوق مالکیت مبتنی است بر حفاظت از یک طبقه‌ی سرمایه‌دار کوچک که از قبیل استثمار کارگران مزدی ثروت انباشت می‌کنند.

- این دولت به طور منظم به عروج و گسترش یک امپراتوری جهانی که بر استثمار، غارت و جنگ متکی است خدمت کرده است: از دزدی‌ی سرزمین‌های مکزیک تا الحاق پورتوریکو و اشغال فیلیپین تا ویتنام و عراق و افغانستان.

و زمانی که سیستم در بحران اقتصادی عمیق فرو می‌رود، دولت مانع از فروپاشی آن می‌شود. این کاری است که **روزولت** در دوران «نیودیل» (قرارداد جدید) کرد. وقتی در سال ۲۰۰۹-۲۰۰۸ بحران اقتصادی گریبان سیستم را گرفت، اوباما برای نجات بانک‌ها دست به کار شد نه به خاطر این که این بانک‌ها و شرکت‌ها خیلی با نفوذ هستند، بل که به خاطر آن که مانع فروپاشی سیستم شود و از نهادهای مالی که نقشی کلیدی در سلطه‌ی آمریکا در جهان دارند حمایت کند. در واقع او سیستم را به قید کفالت از ورشکسته‌گی نجات داد که هزینه‌های دهشت‌ناکی برای کل بشریت و در این کشور نه فقط برای فقرا و استثمارشونده‌گان، بل که برای بخش‌های وسیعی از مردم در بر دارد. و هزینه‌ی عظیمی برای محیط زیست.

اعتراضات ضد سرمایه‌داری وال استریت را به لرزه انداخت زمان تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر فرا رسیده است!

آلن وودز

برگردان: سولماز بهرنگ

دیروز با راه‌پیمایی ۱۵ هزار نفر بر ضد حرص و طمع شرکت‌ها، وال استریت به لرزه درآمد. معترضان همه‌ی میدان را تسخیر کردند و به صورت گروه‌هایی اطراف پرادوی مستقر شدند. این اعتراض‌های بی‌همتا اعلام یک ناامیدی و سرخورده‌گی است که سال‌هاست در جامعه‌ی آمریکا انباشته شده است، که قبلاً هم در راه‌پیمایی‌های عظیمی که در مدیسون و ویسکانسن به اشغال کاپیتول منجر شد، نیز تکرار شده بود. این یک قسمت از یک شور و نیروی جهانی است که واضح‌ترین نمودش در انقلاب‌های عربی اتفاق افتاد. این وقایع ناگهانی تأثیر عمیقی در آگاهی‌ی کارگران و جوانان داشت، و این نکته را باب مستر از وضعیت کارگران حمل‌ونقل چنین بیان می‌کند: «این قیام خودانگیخته با قیام‌های مردمی که امسال در تمام جهان اتفاق افتاد هم‌آهنگ و مرتبط است.» او می‌افزاید: «شعار اشغال وال استریت توانست روح زمانه را تسخیر کند. این روح در مدیسون در قاهره و در تونس هم حضور دارد.»

نقش دانش‌جویان

اعتراضات در منهنجن جنوبی ۲۰ روز پیش آغاز شد. اغلب معترضان دانش‌جویان بودند و این یک اتفاق طبیعی بود. با این حال که دانش‌جویان می‌توانند تضادها و تنش‌هایی را که در عمق جامعه انباشته می‌شدند نشان دهند؛ هم‌چنین به صورت تاریخی دانش‌جویان همیشه نخستین واکنش‌ها را نشان می‌دهند، و آن‌ها می‌توانند حرکت توده‌ها را پیش‌بینی کنند. نکته‌ای که قابل توجه است محتوای طبقاتی‌ی شعارهای معترضان است. این قیام، قیام فقیران است علیه ثروت‌مندان؛ قیام استثمارشده‌گان علیه استثمارکننده‌گان. شهروندان عادی‌ی آمریکایی که مجبور بودند بار این بحران را تحمل کنند دیدند که استانداردهای زنده‌گی‌شان پایین آمده است، در حالی که بانک‌ها میلیاردها دلار از بودجه‌ی عمومی را تصاحب کردند و به ریخت‌وپاش مشغول هستند.

مایکل مور (کارگردان مشهور آمریکایی) بانک‌داران با نفوذ را مورد حمله قرار داد. او می‌گوید: «آن‌ها مشغول از بین بردن زنده‌گی‌ی میلیون‌ها نفر هستند. آن‌ها با این همه ثروت باز هم راضی نیستند.»

تمام اقشار طبقه‌ی کارگر دیدند که چه‌گونه استانداردهای زنده‌گی‌شان از بین رفت؛ حتا آنان که خودشان را جزو طبقه‌ی متوسط تصور می‌کردند و این را جیمی شی که ۴۷ سال‌اش است، و یک فعال سندیکایی است گفته است. یک فعال سندیکایی در بیمارستان لینکولن در برونکس می‌گوید: «من

احساس می‌کنم که طبقه‌ی متوسط مورد حمله قرار گرفته است و همیشه کنج‌کاو بودم که چه زمانی اعتراضات اتفاق خواهد افتاد.»

دانش‌جویان این اعتراضات را با شعار اشغال وال استریت آغاز کردند و سندیکاها نیز به این حرکت پیوستند زیرا آنان نیز مشکلات و خواسته‌های دانش‌جویان را درک کردند.

آلکس پونتون یک فروشنده‌ی بازنشسته‌ی ۶۷ ساله که قبلاً هیچ‌وقت در هیچ اعتراضی شرکت نکرده بود، روحیه‌ی خیلی‌ها را با این سخنان توضیح داد: «من می‌خواهم پول‌دارها سهم خودشان را پرداخت کنند. اگر بتوانم به هر صورتی خودم را نشان می‌دهم و فریاد می‌زنم و همراهی می‌کنم.»

نقش سندیکاها

رسانه‌ها اول سعی کردند با تمرکز روی پوشش (زومبی، دلک... معترضان را به عنوان گروه‌های هیپی و غیر عادی نشان بدهند، اما این تبلیغات منفی وقتی هزاران کارگر و اعضای سندیکاها به معترضان پیوستند، که به طرف مرکز تجاری نیویورک حرکت می‌کردند، بلافاصله بی‌اثر شد. نخست وقتی اعتراضات اشغال وال استریت که گروهی از فعالین به صورت متنوع در آن شرکت داشتند، در حال گسترش بود. سندیکاها تنها ناظر وقایع بودند. اما بعد از اعضای بزرگ‌ترین سندیکاهای شهر از دانش‌جویانی را که سه هفته پیش تجمع اعتراضی‌ی خود را آغاز کرده بودند حمایت کردند، که به زیاده‌روی و اصراف جمعیت یک‌درصدی‌ی ثروت‌مندان اعتراض داشتند.

«ما نودونه درصد هستیم، پس شما هم همین‌طور!»

این شعاری بود که معترضان هنگام حرکت به سمت میدان فولی (که در شمال‌سیتی‌ی هال قرار دارد) می‌دادند. ژان ساموئل سن رئیس شعبه‌ی ۱۰۰ سندیکای کارگران حمل‌ونقل که ۳۵ هزار کارگر اتوبوس و مترو را به راه‌پیمایی فراخوانده است، چنین می‌گوید: «این یک راه‌پیمایی حماسی است.»

از دسته شرکت‌کننده‌گانی که ۶۰۰ هزار معلم را نماینده‌گی می‌کند سندیکای معلمان ایالت نیویورک است.

کارل کلن نماینده‌ی سندیکا در مصاحبه‌ای که در روز سه شنبه انجام داد حمایت سندیکا را از جنبش اشغال وال استریت که اهدافش از بین بردن نابرابری‌ی مزدها، سرمایه‌گذاری در بخش آموزش و افزایش پرداخت مالیات از سوی ثروت‌مندان بود، اعلام کرد: «معلمان و کارمندان نودونه درصد را نماینده‌گی می‌کنند. آن‌ها جزو یک درصدی‌ها نیستند.»

مشارکت سازمان‌یافته‌ی کارگران در این اعتراضات مهم‌ترین دست‌آورد و نقطه‌ی عطفی محسوب می‌شود؛ سندیکاها انرژی‌ی جدیدی به اعتراضات دادند و آن را سازمان‌یافته‌تر کردند و باعث افزایش شمار شرکت‌کننده‌گان در

تجمع شدند. مداخله سندیکاها کمک کرد که پیام گنگ و مبهم اولیه از بین برود و تمرکز بر روی خواسته‌های اقتصادی قرار بگیرد.

خشونت پلیس



برای رسانه‌ها دیگر ممکن نبود که این اعتراضات را بی‌ارزش جلوه دهند. این کاملاً واضح بود که خیلی از شرکت‌کننده‌گان آمریکایی‌های عادی بودند که از استثمار بازار و سرمایه‌داری با حمایت جمهوری خواهان و دموکرات‌ها خسته هستند. راه‌پیمایی‌ها خیلی مسالمت‌آمیز و به شکل فستیوال بودند، ولی وقتی شب شد برخی از معترضین جوان سعی کردند موانعی را که از حرکت آنان به سمت مرکز مالی نیویورک از پیش پای بردارند، فضا عوض شد. در این مرحله پلیس خشونت به کار برد و چهره‌ی واقعی‌ی دولت خدمت‌گزار سرمایه‌داری را آشکار کرد. ده‌ها تن دست‌گیر شدند و مورد ضرب‌وشتم قرار گرفتند و به آن‌ها گاز فلفل زده شد. ویدئوهایی که در **توییتر "اشغال‌وال استریت"** منتشر شدند، نشان می‌داد که یک پلیس چه‌طور با باتوم به مردم حمله می‌کرد. در عرض چند ساعت معترضین که بسیاری از آن‌ها بی‌تجربه بودند، معنی واقعی‌ی تظاهرات مسالمت‌آمیز را فهمیدند.

گسترش اعتراضات

اعتراضات به نیویورک محدود نشد و این انفجار ناامیدی مثل آتش سراسر کشور را فرا گرفت در **بوستون** یک اشغال برای حمایت از نیویورک آغاز شد. یکی از شاهدان عینی نوشت: «پیام عمومی‌ی آن خشم علیه سیستم کنونی بود، که خیلی از مردم را از سیاست عمومی کنار گذاشته است. نابرابری‌های اجتماعی از سوی سیستم نادیده گرفته می‌شود؛ این خشم علیه بانک‌ها و سیستم اجتماعی هم بود. پیام‌های حامیان این اعتراضات حتا از مصر و لندن هم دریافت می‌شد.»

تحت پرشش قراردادن سیستم سرمایه‌داری قبلاً وجود نداشت. کلاً نظریات رفیق بوستنی دارد نشان می‌دهد که مباحثات و مجادلاتی در گرفته است که از آن‌ها ایده‌های سوسیالیستی و انقلابی منتج خواهد شد.

هراس دموکرات‌ها و جمهوری خواهان

این واضح است که حرکت اشغال‌وال استریت از این احزاب دفاع نمی‌کند و علیه هر دوی این‌هاست. پیروزی **اوباما** نشانه‌ی نفرت گسترده بر ضد حکومت بوش بود، و میلیون‌ها شهروند آمریکا باور داشتند که برای تغییر رأی می‌دهند، ولی هیچ تغییری ایجاد نشد و همان وضعیت برخلاف ظاهرش ادامه داشت. کمی زمان لازم بود که همه‌گی متوجه این امر شوند، اما اکنون

میلیون‌ها نفر از کارگران و اقشار فقیر جامعه متوجه این نکته شدند که آن احزاب نماینده‌ی آن‌ها نیستند بل که مدافع منافع ثروتمندان هستند. برخی از دموکرات‌ها سعی داشتند به این جریان نفوذ کنند تا شاید مگر امتیازاتی را به چنگ آورند، ولی این یک جنبش توده‌ای بود که از دموکرات‌ها خیلی چپ‌گراتر بود و حتا می‌شود گفت دموکرات‌ها بیش‌تر از جمهوری خواهان ترس دارند. یکی از اعضای حزب دموکرات می‌گوید: «توده‌ها دیگر آن قدر ساکت نمی‌مانند.» این درست است ولی ایشان این نکته را نادیده می‌گیرند که این اعتراضات نه تنها به جمهوری خواهان بل که علیه کل سیستم صورت گرفته است. جمهوری خواهان از این حرکت که ضد منافع سرمایه‌داری است نفرت طبیعی دارند. **هرمان کین** یکی از اعضای برجسته‌ی جمهوری خواهان و صاحب پیتزای **گادفادر** گفت: «اگر کار و پول نداشتید تقصیر خودتان است!» یکی دیگر از جمهوری خواهان **نیوت گینگریچ** این اعتراضات را به عنوان یک واکنش مقابل سیاست‌های اوباما می‌دانست. در صورتی که این بوش جمهوری خواه بود که سیاست‌های حامی بانک‌داران را اجرا می‌کرد.

به حزب کارگری نیاز است

در این میدان اعتراض یک اتحاد گسترده‌ای است که تمام اقشار ستم‌دیده و استثمارشده و مردم جامعه را متحد کرده است. دست‌کم ۳۹ سندیکا و ارگان‌های کارگری به راه‌پیمایی‌ی روز چهارشنبه در نیویورک پیوستند، حتا گروه‌هایی مثل اتحادیه‌ی کارتون‌خواب‌ها، ولی قوی‌ترین آن‌ها سندیکاهایی مانند معلمین متحد و اتحادیه‌ی کارکنان پست و مخابرات، اتحادیه‌ی کارگران صنایع ماشین‌سازی، اتحادیه‌ی کارکنان بهداشت و درمان، اتحادیه‌ی کارکنان خدمات عمومی‌ی دی.سی.سی.سی. و هفت. (DC37) ...

این گسترده‌گی نشان‌دهنده‌ی پتانسیل نیروهای خواهان تغییر است، ولی این تجمعات باید سازمان‌دهی و قابل انتقال شود. حمایت سندیکاها نقطه‌ی شروع مهمی است، اما کافی نیست؛ وقت آن شده که کارگران آمریکا تمام پیوندهای‌شان با دموکرات‌ها را که بخش چپ سرمایه‌داری است از بین ببرند و مستقل بشوند. وقت آن رسیده که حزبی کارگری، که ریشه‌اش در سندیکاها است، شکل بگیرد که بتواند همه‌ی قدرت‌های زنده‌ی جامعه‌ی آمریکا را به خودش جذب کند. کمپین برای تشکیل حزب توده‌ای‌ی کارگران این راه نشان می‌دهد و سعی می‌کند این فکر را بین سندیکاها اشاعه بدهد. چیزی که ما در کوچه‌های نیویورک می‌بینیم شروع تسخیر جامعه و سیاست آمریکاست. چیزی لازم است که بتواند احساسات و خواسته‌های مردم را سازمان‌دهی کند و جانی دوباره ببخشد و واسطه‌ای باشد که جامعه بتواند از پایین به بالا خود را سازمان‌دهی و بازسازی کند. شاید مردمی که دیروز اعتراض می‌کردند دقیقاً نمی‌دانستند چه می‌خواهند، ولی دقیق می‌دانستند که چه نمی‌خواهند و این نکته‌ای مهم است. ما شاهد یک تغییر مهم در سراسر جهان از تونس تا مصر و از مادرید تا آتن هستیم. در یکایک این کشورها توده‌ها در صحنه‌ی تاریخ حاضر شده‌اند. این تحولات به کشورهای مختلف ارتباطی ندارد، بل که بحران جهان سرمایه‌داری را نشان می‌دهد که همان‌طور که روز را از پس شب نمایان می‌کند، خودش را به سمت یک حرکت جهانی در راستای انقلاب نشان خواهد داد. ■

مجرم اصلی؛ وال استریت!

جیمز پتراس

مترجم: سولماز بهرنک

این گفت‌وگو در ۱۳ اکتبر ۲۰۱۱ از طرف رادیو سنتاریو که از اروگوئه پخش می‌شود انجام شده است.

امروزه موضوعات زیادی هست که می‌شود درباره‌اش سخن گفت، اما یکی از مهم‌ترین موضوعات امروز اعتراضاتی است که

در خیابان وال استریت از طرف مردم مبارز، در پارکی که به آن پارک آزادی می‌گویند، برگزار شده است. این اعتراضات از طرف چندصد نفر آغاز شد، ولی هرچه زمان می‌گذرد مردم بیش‌تری به آنان می‌پیوندند؛ و اکنون هزاران نفر در آن جا مستقر شده‌اند.

اولاً ما باید چه درکی از انفجارهای اعتراضی و راه‌پیمایی‌ها و اعتراضات مدنی که

علیه وال استریت شروع شد داشته باشیم؟ من باور دارم که باید به افزایش ناراضی‌های اکثریت مردم آمریکا توجه کنیم. آخرین نظرسنجی که هفته‌ی پیش انجام شده نشان می‌دهد ۸۰٪ مردم از شرایط اقتصادی ناراضی هستند و تقریباً ۹۰٪ آنان بر ضد وال استریت و سرمایه‌ی مالی موضع دارند. باید این را هم اضافه کنم که هیچ تشکیلاتی مسئول این اعتراضات نیستند؛ بل که برعکس، از گروه‌های کوچکی شکل گرفته است. مردمی که تا الان سکوت کرده بودند، سرخورده‌گی‌ی بزرگی دارند و ناگهان این مردم شروع کردند که کمپین اعتراض را در وال استریت شکل دهند. در آغاز اعتراضات، وقتی مردم از پارک آزادی بیرون آمدند، پلیس به ضرب و شتم تظاهرکننده‌گان پرداخت و تعدادی را دست‌گیر کرد و این باعث خشم شهروندان نیویورک شد و جلب توجه کرد. این باعث شد که بعد از یک هفته، تعداد تظاهرکننده‌گان افزایش پیدا کنند. می‌توانیم بگوییم که در عرض این پروسه تمام سندیکا‌های معلمان و کارکنان دولت و کارگران اتوبوس‌رانی از اعتراضات حمایت کردند و هزاران نفر به راه‌پیمایی‌ای که روی پل بروکلین بود، پیوستند. پلیس به این راه‌پیمایی‌ی مسالمت‌آمیز در این پل مهمی که **منهتن و بروکلین** را به هم وصل می‌کند حمله کرد و بیش از ۷۰۰ معترض را دست‌گیر کرد.

تمام سندیکا‌های بزرگ کشور از این اعتراضات حمایت کردند و تاکنون بسیاری هم‌چون نویسنده‌گان، روشن‌فکران و هنرمندان هالیوود و سران کنفدراسیون سندیکا‌های کارگران اعلام کردند که از این اعتراضات حمایت می‌کنند. می‌شود گفت که این اعتراضات تأثیری هم‌چون یک آتش‌سوزی

داشت. یکی دیگر از تأثیرات این اعتراضات این است که باعث گسترش این اعتراضات، به‌خصوص به شهرهایی مثل سان‌فرانسیسکو، لوس‌آنجلس و بوستون شد، که اعتراضات خودشان را علیه سرمایه‌ی مالی سازمان داده بودند. درست است که در هر شهری وال استریت وجود ندارد، اما مراکز مالی‌ای است که به آن ارتباط دارند و هدف آن اعتراضات قرار گرفتند. اکنون

باید دیدگاه‌مان نسبت به کلیت این حوادث چه باشد؟

من باور دارم که حتا نام وال استریت نیز نشانه و سمبل همه‌ی کژی‌های آمریکاست. به عنوان مثال وال استریت نماینده‌ی مالی‌شدن اقتصاد است. این‌جا کنترل سرمایه‌گذاری‌ها و منابع دولتی تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی است که با ضرررسانی به بخش‌های تولیدی، ویژگی‌ی اقتصاد را تغییر می‌دهد و استخدام نیروی کار و صنعت را تخریب می‌کند.

دوماً وال استریت نماینده‌ی بزرگ‌ترین نابرابری‌های کشور است. در نیویورک و مخصوصاً در منهتن یک درصد مردم، ۶۰٪ منابع را کنترل می‌کنند؛ یعنی نابرابری‌ای که در منهتن است از نابرابری‌ای که در گواتمالا و برزیل و تمام کشورهای غربی هست نیز بدتر است. یک دلیل دیگر خشم علیه وال استریت این است.

در عین حال وال استریت به دلیل تأثیری که دارد و به دلیل این‌که کمپین‌های انتخاباتی را تأمین مالی می‌کند، ریشه‌ی فساد است. حتا شرکت‌های مالی که در نیویورک هستند رفتارهای تهدیدآمیزی برای کسب معافیت مالیاتی دارند. با مواردی هم‌چون انتقال به مکان دیگری، مسئولین ایالت را تهدید می‌کنند تا از معافیت مالیاتی برخوردار شوند. حاکمان منهتن گویی مسابقه‌ی امتیازدهی به این شرکت‌ها را دارند. به خاطر معافیت‌هایی که به سرمایه‌داران بزرگ داده می‌شود کاهش مالیاتی نیز ایجاد می‌شود، که به مردم طبقه‌ی متوسط فشار وارد می‌کند. یکی از موارد تأثیرگذاری سرمایه‌ی مالی این است که بهره‌های بخش دارو را تصاحب می‌کنند. طبق خبری که امروز دریافت شد، شرکت‌های دارویی برای تحت کنترل نگاه‌داشتن قیمت‌ها و محدود کردن نرخ سود، بعضی از داروهای مورد نیاز را تولید نمی‌کنند؛ به همین دلیل در بیمارستان‌های بزرگ نیویورک و شهرهای دیگر برای یافتن راه حل برای کم‌بود دارو، خرید دارو به صورت کوپنی انجام می‌شود؛ حالا این چه ربطی به وال استریت دارد؟ چون که سرمایه‌داران اصلی، شرکت‌های مالی‌ی وال استریت هستند. آن‌ها هستند که از مالیات‌های سرمایه‌گذاری و قیمت‌ها انتقاد می‌کنند. اگر ببینند نرخ سود به نفع‌شان نیست تولید دارو را متوقف می‌کنند و به همین دلیل است که در سطح آمریکا، مردم داروهای اصلی را که برای حیات‌شان ضروری است، نمی‌یابند. پس می‌شود گفت که همه‌گی‌ی این اعتراضات علیه وال استریت در سطح جامعه، همه را به غیر از بخش سرمایه‌ی مالی، به خود جذب می‌کند و همه‌گی خشمی علیه بانک‌ها دارند؛ چرا که متوجه‌اند که سرمایه‌ی مالی در تمام سیاست‌های دولت، از جمله سیاست تولید و توزیع دارو و یا معاملات



۱۵ اکتبر - اشغال شهرهای بزرگ دنیا!!!

روز ۱۵ اکتبر ۲۰۱۱ در حمایت از جنبش اشغال وال استریت و با فراخوان اشغالگران نیویورکی، بسیاری از شهرهای آمریکا، اروپا و دیگر نقاط جهان شاهد برپایی راهپیمایی و اشغال مراکز شهری بودند. در آمریکا بیش از ۱۰۰ شهر به طور هم‌زمان مراکز مالی و خیابان‌های اداری شهرهای خود را اشغال کردند و با پلیس سرکوب‌گر به مبارزه برخاستند. در اروپا وضعیت فرق می‌کرد و کیفیت مبارزات در کشورهای گوناگون تفاوت آشکار داشت.

ایتالیا و یونان کشورهایی بودند که مبارزات در آن‌ها با آتش و خون همراه بود. جوانان رم آن چنان با پلیس به زد و خورد پرداختند که تعداد زخمی‌های پلیس نیز بسیار بالا بود. ماشین‌های زیادی از جمله چندین ماشین پلیس به آتش کشیده شد. شهرهای دیگر ایتالیا نیز بیش و کم درگیر مبارزه بودند ولی با سطحی به مراتب پایین‌تر. وضعیت اقتصادی حساس ایتالیا و سیاست‌های راست رهبران آن خشم مردم را به مرحله‌ی حادی رسانده است. آتن شهری که ماه‌هاست درگیر مبارزات خیابانی است هم اشغال شد و هم میدان زد و خورد شدید جوانان و پلیس بود. سیاست‌های ریاضت‌کشی اتحادیه‌ی اروپا که بر یونان تحمیل می‌شود وضعیت اسفناکی برای مردم ایجاد کرده و بار مضاعفی بر دوش اقشار تحتانی و کارگران یونانی گذاشته است و اعتراضات در یونان در ابعاد دیگری به نسبت سایر کشورهای اروپایی دنبال می‌شود.

در اسپانیا وضعیت به مانند ماه‌های قبل بود و جمعیت زیادی میدان خورشید مادرید و میدانی شهرهای بزرگی مثل بارسلونا و ... را اشغال کرده بودند. اما نقطه‌ی شکننده‌ی این مبارزه در اسپانیا همان هم‌مونی تفکرات مبارزه‌ی بی‌رهبر و بی‌تشکل است و داستان بالا به نشانه‌ی جنبش موازی و بدون رهبری کماکان خنثی بودن این مبارزه‌ی بزرگ را نمایان‌گر است.

در پرتغال فعالین سندیکایی و کارگری سازماندهی خوبی داشتند و به خوبی در همکاری با دولت خشم مردم را کنترل کردند.

در شمال اروپا وضعیت متناقض بود. در چندین شهر آلمان مبارزه‌ی جانانه‌ی میان مردم و پلیس برقرار بود. در برلین خشونت پلیس اوج گرفته بود در حالی که در فرانکفورت هم مبارزه‌ی حادی در جریان بود. جوانان ایرانی مبارز هم در این مبارزه حضور فعال داشتند و از حمله‌ی پلیس آلمان محفوظ نماندند.

در بروکسل هم مبارزه با هم‌مونی نیروهای آنارشیزست و حضور چپ‌های رادیکال جریان داشت. کمیته‌ی جوانان ایرانی - بلژیک هم در این مبارزه حضور فعال داشت.

در دانمارک، سوئد، هلند و سوئیس مبارزه به شکل‌های دیگری و عمدتاً به شکل راهپیمایی دنبال شد. اما نکته‌ای که باید در مورد راهپیمایی‌های اروپا یادآور شد این است که در کشورهای مختلف شعارهای مختلفی سر داده می‌شد. مثلاً به طور مشخص شعار "دموکراسی مستقیم و دموکراسی حالا" در اسپانیا و شعار "انقلاب راه‌رهای، سرمایه‌داری در انتهای راه" در ایتالیا و بلژیک و بخشاً در آلمان سر داده می‌شد. این تفاوت در شعارها هم به وضعیت خود این کشورها بستگی دارد و هم به سطح حضور نیروهای آلترناتیو فعال در مبارزات.

در آمریکای جنوبی اوج مبارزات در سانتیاگو شیلی بود. حضور نسل تازه‌ی مبارزان چپ و رادیکال در شیلی دولت را با چالش‌های جدیدی روبه‌رو کرده است. روی‌کرد انترناسیونالیستی این نسل تفاوت آن را با نسل رادیکال گذشته‌ی شیلی برجسته می‌کند. در توکیو و چند شهر در آسیای جنوب شرقی هم شاهد برپایی تظاهرات حمایتی بودیم. (چند عکس از این مبارزات در انتهای صفحه ۲۳) ■

ملکی تعیین کننده است. این اعتراضات مرکز جاذبه‌ی همه‌ی مردم خشم‌گینی است که نسبت به وضعیت موجود معترض هستند.

علاوه بر این‌ها، سرمایه‌ی مالی به هر دو جناح دموکرات‌ها و جمهوری‌خواه‌ها کمک می‌کند و هر دو طرف را خریداری می‌کند و این باعث می‌شود که مردم راهی جز به خیابان آمدن نداشته باشند و اولین بار در وال استریت این باعث می‌شود که سندیکاها و اعضای سندیکاها و معترضین برای اولین بار روز چهارشنبه در وال استریت گرد هم آیند.

اما هنوز این راهپیمایی‌ها مسالمت‌آمیز هستند. هیچ‌کس از به‌دست‌آوردن وال استریت حرفی نمی‌زند، ولی این یک نمایش قدرت است که عملکرد وال استریت را مورد هدف قرار می‌دهد، و به همین دلیل بسیار مهم است. با این حال که رسانه‌ها سعی دارند توجه را به حداقل کاهش دهند اما این اعتراضات در تمام کشور تأثیر می‌گذارد. درباره‌ی این موضوع، گفت‌وگوها و خبرهای کمی منتشر می‌شود و برخی از خبرها این اعتراضات را نادیده می‌گیرند؛ حتی سی‌ان‌ان (CNN) که مرکز خبررسانی‌ی اصلی‌ی آمریکاست، با این حال که از مرکز خودش خیلی راحت معترضین را می‌بیند، از ترس این که معترضین افزایش پیدا کنند به روزنامه‌نگاران اجازه‌ی مصاحبه با معترضین را نمی‌دهد. البته همه‌ی رسانه‌ها این‌گونه نیستند، ولی برخی از روزنامه‌نگاران که این اخبار را پوشش می‌دهند توسط پلیس سرکوب می‌شوند و حتی می‌توان گفت روزنامه‌نگاران تحت فشار هستند. هم جمهوری‌خواهان و هم دموکرات‌ها و هم اوباما به وال استریت وابسته‌گی دارند. اوباما یک‌ماه پیش برای کمپین انتخاباتی‌اش در وال استریت بود. جمهوری‌خواهان هم سال‌های طولانی‌ست که مناسبات قوی با وال استریت دارند، اما مهم‌ترین سرمایه‌داران هر دو طرف را حمایت می‌کنند. آن‌ها می‌پذیرند که هر دو حزب برای وال استریت منفعت دارند، به همین دلیل مردم مجبور شدند کمپین اعتراضی برگزار کنند. حتی بوروکراسی‌ی سندیکا هم فشار توده‌ها را احساس می‌کند. بعد از آن همه پولی که سندیکاها در جیب اوباما ریختند بوروکراسی‌ی سندیکا شروع به حمایت از این تجمعات کردند. بوروکراسی‌ی سندیکا این تجمعات را نه برای پیگیری منافع خود، بل که برعکس خودشان را در طرف اوباما می‌بینند و می‌خواهند اعتراضات را علیه جمهوری‌خواهان هدایت کنند و احساس می‌کنند این کار مفیدی است.

اما این که اوباما در کمپین انتخاباتی‌ی قبلی از وال استریت بیش‌تر از جمهوری‌خواهان پول گرفته بود باعث یک تضاد بین بوروکراسی‌ی سندیکا و خود سندیکا شد، از طرف بدنه‌ی سندیکا یک فشار احساس می‌کند که از اشغال وال استریت حمایت کنند و از طرف دیگر با این حال که آن پایه‌ی علیه تمام سیاستمداران خشم‌گین است، سندیکا هم‌چنان از دموکرات‌ها حمایت می‌کند. نظرسنجی‌های اخیر نشان می‌دهد که در آمریکا اعتبار سیاستمداران همیشه خیلی پایین و ضعیف بوده است. سرمایه‌داران حمایت خود را بیش‌تر از دست دادند و از هم مهم‌تر این که امروز ۸۰٪ در صد مردم احساس نمی‌کنند که در کنگره نماینده‌گی می‌شوند و تنها ۱۰٪ با سیاست‌های بانکی موافق هستند. ■